

میکنند که از کثرت استفراغ منی بمرحاض دیگر و درون نیز که امی رطوبت قریبه العهد بالاضمار
 را از فضائش بچینین جعدیل لذت که عند مجامعت از تحمیل روح حاصل میشود همراه فعله
 کسی نگذرد نیز تشنگی روح کثیر بسبب سوانت فعله همراه فضله منی باشد به حال و شیطیت
 منی باعتبار رطوبت قریبه العهد بالانفعا و بودنش و کثرت استحالات و کثرت تقاضای روح
 نسبت ورم و اعلیت بسبب بدن شدنش فضیلت بر فضیلت پس منی تباهی است رطوبت
 سیال استجیل از اشتیاج بدن باستحاله که صلاحیت می آید با آنکه گویان گرو در آن تشنگی دیگر
 از نوع منفصل عند یاقرب آن نوع باشد مثل تولید استر که از منی شمار و اسپ ماویه ظهور می یابد
 مراد از جسم درین محل تباهی طبیعی است و از رطب آنکه قابل باشد بنا بر سهولت انفراز و انتشار
 و از جمله تغییر و ریاضات تا که باست بهل القبول برای التفعالات که تمام شود و خلوق بان و از
 سیال با نسیان اجزایش متسفل باسفل و قتیکه داشته شود و بحیث دیگر تا آسان شود و اثرات
 منی و رقتش را باعث بر تولید است و از استحال اشتیاج بدن تا که باشد تکونش در
 اتمین و معروف که قریب این باشد و از قید اخیر تا که خارج گردد باین باقی اقسام رطوبت
 و همچنین خلط استجیده از خلط و از رطوبت قریبه العهد بالانفعا و رطوبت ثانیه است چنانچه
 حکیم علی شایح قانون تحریرش پر و اخت و ماده منی فعله پنجم رابع است که بعد تمام
 پنجم عروق رطوبتیکه از افواه عروق مترشح باعضا بوده متوزع خذار باعضا میگردد و پنجم
 اعضا تمام شده خذار باعضا گردیده باقی مخرومه نزد اعضا بنا بر تغذیه وقت فقدان
 خذار نماید چه عند فقدان خذار آن بقیه بعد تغیر خفیف خذار آن اعضا میگردد و درین باب منی
 ماده منی پیشود و اطلاق فعله بر ماده منی باعتبار بافتل عن خذار الاضمار است چنانچه
 قرار داد شیخ منی را از جمله رطوبت قریبه العهد بالانفعا و چگونه مثل دیگر فضلهای بدن
 تصور کرده آید چنانچه صاحب بحر الجواهر فضل باضم یعنی افزون از چیزی گفته اند آنکه قابل
 دفع باشد مثل بول و براز و عرق و منی و طریق وصول این ماده از اشتیاج بدن با نشین بعضی

بخوبی کرده اند که بعد تناول غذا به متدل بهفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویست بوده از
 جمیع اعضا بر راه عروقیکه قاسم غذا اند به کبدی آید و از کبد بواسطه اجوف نازل به کلیتین
 و از کلیتین ایضا بواسطه شعبه ایجونی که بانشین آمده منتسج گشته اند بانشین رسیده یعنی عمده
 ثانی یافته منی میگردد و از اینجا با وحیه منی میرسد اما از قول قدما هر حکما و اصول این ماده برین
 پنج ثابت که این رطوبت بعد مضموم رابع از جمیع اعضا با مر پرور و کار عالم بواسطه حرارت
 غریزی تخیر میکند سوی و باغ و در و ملغ رسیده بسبب سردی این موضع حرارت تصاعد
 از و زوال یافته سرد بوده شکافت میگردد و بقوام اصلی که قبل از صعود میداشت میل میکند
 و از و باغ بر راه عروق پس گویی به نخل و وصول می یابد و فائده وصول شدنش بنجاع تقویت
 استفاده قوت محصله و ماغی است از تعدیل تا بار دیگر قبل از استحاله منی قابل تخیر ماند پس آن
 ماده از نخل بر راه صلب کلیتین تا آنکه رسد موضع قریب بانشین اعنی بعد وصول کلیتین
 و عروقیکه از کلیتین به بانشین آمده نزدیک انشین وصول میگردد و این عروق مملو اند از
 خونیکه استفاده حرارت از کلیتین برواشته است و قشیکه آن ماده نازل و ماغی با این وقت
 میرسد تعدیل بیاید و مشا به او میگردد و با استحاله خفیف اعنی رنگ نازله و ماغی سفیدی
 میگراید و از اینجا بانشین رسیده اتمام تعدیل مزاج و سفیدی رنگ و نفع آن میگردد
 پس منفع میشود با وحیه منی و در اینجا نفع کما یبغی یافته منی میگردد و اما آنچه بعد کمال رسد
 از تعدیل مزاجی و نفع و سفیدی رنگ او در انشین و نرسد بعد ازین با وحیه منی آنرا منی
 مجازی میگویند باعث مشابهت آن بمنی حقیقی چرا که این فصله غذای انشین است و نسبت
 به مختلف الاجزاء که شرط به ماده منی قرار یافته بل است مشابهت الاجزاء و چون فصله غذا
 انشین است لهذا استخیل بمنی حقیقی نمیشود و اما قال القدر من احکما
 فصل اول از باب دووم از مقاله دووم الا بقراط جمهور ماده منی را از و باغ مقرر
 کرده و وقت نزولش از و باغ بر راه دورگی که پس گویی است نخل و از نخل بجانسب

مناسب بوده هر کلمه و از کلمه بجا سطر بگیرد از کلمه بانثین آمده بانثین می آید لهذا قصد
 رگ پس گویی را سبب عقرو قاطع نسل دانسته و بعد از آن از دماغ و حصولش بخارج
 باعث کمال آن تصور کرده و نیز تا بین مسافت تغییر نگران ماده منی راه ندر و باینویک
 مخالف بقدر اول بوده اما شیخ در قانون نظر کرده از کلام جالیئوس قطع این دورگ
 بر عقرو ثابت نگاشته و اعتقاد شیخ بر قطع رگ پس گویی در باب نسل سبب عقرو و باینویک
 بوده اما جمهور را داده منی تنها از دماغ معاون او نگر و دیده اگر چه به نخی و اصل آن از دماغ
 مقرست بلکه ترشح اجتماع ماده منی از جمیع اعضای بدن به رسد اعضا رقیسه و ازین
 به رسد چشمه جاری بانثین گفته و مشابهت مولود بود و تولد عضو ناقص مولود
 بمقابله عضو ناقص ایون دلیل بر اثبات مدعی خود آورده و علامه باختیار نه سبب جالیئوس
 در عدم قطع نسل بقصد عروق پس گویی محتاج بیان کرده که در صورت تسلیم تولید منی
 و دماغ پس قطع عرقین با آنکه سبب گردد برای انقطاع منی با کلمه و یا برای قطع
 نسل باین مراد تا که انسی را داده منی در عرقین و از آن بانثین و پس بخصیب از آن بعد
 بر حتم نگر و استفاده قوت عاقبت منی نماید و یا بر اداین تا که امتزاج منی از دم عرقین
 مذکورین با داده منی نیامیزد و موجب نیگردد نسل را اول نظایر البطلان زیرا که کسی را
 که انقطاع هر دورگ گردد انقطاع منی با کلمه نگر و دیده همچنین ثانی چرا که انقطاع بانثین
 و بحال بودن عرقین باعث نسل نمیشود و الحق ما قال الشيخ فان العرقین خلف
 الاذنین سبب حصول المادة المنی من الدماغ الی الاثینین و انقطاع
 وانکان لم یکن انقطاع المنی با کلمه الا انقطاع منسوب للمادة المنی
 من الدماغ وانظایر ان انقطاع المادة المنویة من الدماغ لم یحصل
 الاستعداد فی المنی فی تولید الدماغ و من یجب ان یقتضی حصول ایون
 لا محال و یوجب نقصان عضو مولود و ان اعضا الرقیسه فان نقصانها

سبب نقصان خلقت المولود حتی ان ابله سه و او را سه و چهار هسته
 و غیره باقی اکثر مملک فعند انقطاع استنها که کینت یوچه خلقته یوقی المنسل
 و مر از زود در تولید منی مجموع اخلاط است ندم تنها پرا که تولید منی از مجموع اخلاط است
 من حیث هو مجموع و اطلاق دم باشد که فغلی و ریحا و ره بخمبوع صاوت می آید و پرا
 وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر و عروق کسی با ثبات نرسانیده اواسع قلت و کثرت نسبت
 با اخلاط دیگر و نیز عند غلبه مجموع اخلاط فسد عمل میگرد و پنا نچه وقت شدت و جع قویج
 که اکثر ازاده بلغمی می افتد بنا بر امانه میگیرند و ایضا در ذات الجنب که آن نیز در اکثر از
 ترکیب ماده مغز و باقیم میباشند گرفتن فسد و سهل قرین داشته اند پرا نند که رنگ منی
 بنا بر سادست محل که در خلقت بلغم سفیدترین حصول گوید و سفید میباشند بل ارواح
 کثیره را نخرید سبب احداث زبیت باعث بر ایزاد سفیدی آن میگرد و چه عند خروج بیرون
 بسبب نوال زبیت که باعث غلیان میباشند سفیدی آن کمتر میگرد و در اولاد اعانت
 منی نسبت بخون زیاد معلوم میشود پیش غلیان منی بر تبه انی است فی تحقیق غلظت
 منی نیست زیرا که زقت خروج منی بسبب نوال زبیت و غلیان منی میگرد و بخلاف
 نخلت خرن که چون سرد میشود بسته و نخر میگرد و در منی سرد نسبت به زن سفید تر و غلیان
 زست و بلغمی پرا نند که رنگ منی سیاه فام سیاه می باشد و در انصواب است چرا که
 ماده منی فی تحقیق خونسنت و چون بلغمی هم سیاه نیباشند چنانچه مشاهده عند خرن منی
 بقصد شایه و نیز مخلوقیت هم باعتبار اصل خلقت بر سفیدی است علی الخصوص کرم منی
 و انشین از جنبت بنا بر سفیدی محلی استحال که دم بشیر در پستان و استحال ماده منی که نیز دم
 در انشین سفیدی میگرد و مشاهده شایه پرا نند که شیر زن سیاه فام بل زن جنشی سیاه
 می باشد و اینسانی مرد جنشی فضل و دم از باب و دم از مقال و دم سکه
 تفاوت نمین الحکما ره اظهار بوجود وقت عاقد و معتقد و انشین با حکما را پیل موثقه

من
 پرا نند که رنگ منی
 غالب بر منی
 به نسبت اخلاط
 در کرم مقدار
 نخلت خرن
 اکثر یا سم زاده
 کسی میگرد
 سفید

خوب نظر اند که اگر در عینین هر دو قوت تصور کرده آید بر آنکه وجود مولود از منی و اوستون خروج
 باشد و الحال لیس که لیک مشهاوه التجریه اما اطباء مثل جالینوس و جوینی
 منی و اوستون بیان کرده و جهت بجای خود قرار داده الاما قریب منی مرد و نفیست منی
 زن غالب داشته لاشیات این القولین او نیز سبب عدم قدرت بر جلوگیری
 حال آتش الایضاً حقیقه حاله الا اینقدر بعقل میگذرد که چون منی مرد و اوستون
 منی زن بار و زلب تا وقتیکه سفیدین مجتمع نگردد اعتدالی فاعلمتین و منفعلتین ظهور
 نماید قابل تولید دیگر و بیشتر لیکه هر دو بر اصلیت مزاجی خود باشند و تغییر در آن راه
 نیا بد پس منی مرد و اوستون منی زن منفعل گردید آید و اعتدال علم بالصواب حاصل
 شود هم از پاست و هم از مثال و هم و نیز حکما متفق اند بر اینکه انجذاب منی از جمیع اعضا
 میباشد چه ماده منی فسله هم چهارم عضو نیست و نیز اتفاق دارند که منی متشابه اجزاء
 در جنس و اشتراک فیما بین که آیا منی مختلف از اجزا حقیقی است یا نه مذکور بعضی شش
 اول قرار یافته بدلیل آنکه پیدایش کل اعضا جنین بحسب اجزای جزیره جزیره از اجزا
 مشبه به والدین بوجود می آید چنانچه عینان از جزیره جنذب از عینین والدین و اوستون
 از اوست جنین جمیع اعضا جنین از جزیره جمیع اعضا والدین فقط بر می آید انجذاب
 مشابهت مولود و والدین و ال برین است زیرا که مثلاً جزیره جنذب از عینین خلقت
 اوست و جزیره جنذب از اوست بوجود عینین ممکن بود وقوع نیست چرا که جزیره منی مستعدی
 که وجود هر عضو از عضو مشاکل خود بوجود آید چنانکه و نیز بعضی قدما بر فیما بین مختلف اند که منی
 متشابه الاجزا است یا متشابه الامتزاج پس ارسطو و اتباع آن مقرر اند که منی متشابه الاجزا
 زیرا که منفصل میشود از اوستین فقط و نیز کل جزیره منی مشارک است در اسم و حد و قیاس
 و شیعیه آن گفتند که منی متشابه الامتزاج است چرا که خارج میگردد از کل بدن از خط
 شبیه منظم و از لحم شبیه لحم و علی هذا القیاس حقیقت کل جزیره منفصله متعاریست برای

حقیقت جزو دیگر بنا بر اختلاف اعضا که این جزو از آن برمی آید در وقت نمی باشد.
 متشابهة الاجزاء بل متشابهة الاضمار زیرا که حسن تمیز نمیکند در میان این اجزاء با وجود آنکه
 در نفس امر متمیز نیست بعضی ازین اجزاء را بعضی و برای کلاواحد ازین مذاهب چنانچه
 در محتمل این مختصر دارد و انقباض اما اختلاف اطباء در خبرتیه منی مرد نسبت جنین ظاهر
 چنانچه جالینوس ناقل از معلم اول منظر که منی مرد مختلط نمیکرد و متکون را ونسباً
 جزو از آن و اظهار شیخ در شفا که نیست این رای معلم اول بل بیان معلم پنجم
 اختلاف منی مرد با منی زن باعتبار فعالیت است نه مادیت و نیز عدم دخول آن در احوال
 اعضا را با هر چه در خویشیت در قوام منی از خواص روحیه است یا آنکه باشد از نشان او
 بعد از فادیه قوت تحلیل اما شیخ بنفسه مضطرب گردیده کلاش درین مسئله اگر چه تصریح
 کرده در قانون هر جا که گفته که کلاواحد از منین جو بلز در جنین را حاصل چهار قسم از
 بابی و هم از مقاله دوم مسند مختلف فیہ بین الاطباء بر وجود منی زن بظاہر
 شہود از معلم اول اعنی ارسطاطالیس بر وجودش انکار است مگر از جنین مع مصلحت
 قرار میداد و شیخ ارسطاطالیس بعد طول کلامی درین مقام خلاصه از معلم اول اقرار میباید
 بطوبت نسبت زن شبیه منی که می آید و متکون را و در هر آئینه خلقت منین
 برای ایشان عبث میشد استنباط کرده و تغایر منی را بدست جنوی بیان کرده اند
 می یابد زن بسیلان منی بطرف رحم و متناکم میگردد و بجز این در مصلحت و اقرار شیخ بطور
 اظهار حق بر وجود منی زن گردید بلکه قوت عاقد منی مرد و منقده در منی زن گفته اما
 جالینوس مقرر بر منی مرد و زن است و قوت عاقد و منقده نسبت هر دو منظر گردید
 الا تزیج عاقد منی مرد و منقده منی زن میداد اما علما حکما فقط بر عاقد منی
 و منقده منی زن مقررند و فیما بین فریقین بنا بر ثبوت دعوی خود با دلائل و جهتهای
 هر یک بطل کلامی تکلم اند که انظاراً ترا باید که محل جهتهای متخاصمین گردانید

خلاصه مطلب متخصین را اشاره کرده و دلایل که احتمال زود آمدن او را اگر چه اثبات مذاهب
 بخوبی ممکن میباشد لیکن آن اسکان گنجایش این مختصر نمیداشت بترک آن پرداخت
 پس در صورت استزاج عین منی مرد حسب تقاضای نوعیت خود و یا قرب نوع منفرد
 میسازد مگر آنکه با منی باشد یعنی نقص عین و مانند آن و منی زن منشرع است و قبول
 صورت موافق نوع منفصل همه اما مکملات متفرق اند که عتلا را عین منی مرد فعل میکند
 بقوت عاقدیت و منی زن و منی مرد ملط در بر بریت بدن و لو در محل عظیم
 و اکثر دخل منی مرد روح بدن و لو دست مثل مایه و شیر اما از اینجا که در اثبات منی زن
 دلایل و حجتهای جالیوسیه به قابل ارسطاطالیس باعتبار صحت پسند خاطر آمدند ایاره
 از آن بنا بر استفاده حواله خار میکتیم تا اهل انصاف بنظر انصاف منصف باشند و بنا
 حق نگارنده است بطلا ترا ترجیح میدهند بدانکه ارسطاطالیس بر انعدام منی زن معتزل از
 جیش و مملکت نامیده و جالیوس در روش تجتها بیان کرده اول آنکه از شرح
 زنان معلوم شد که در او عیه منی زنان رطوبت سفید از جن موجود است چنانچه در
 او عیه منی مردان دوم آنکه عارض میگرد و بزنان عارضه اختناق رحم سبب بعد
 عهد ایشان از جماع پس از آن میشود و لذتی یا بند از خروج آن همچنانکه حاصل میشود
 انداز از جماع و موجب سنگاری ایشان از آن علت میگردد سوم آنکه اگر منی بود
 برای زنان منی بر آئینه خلقت انبیین بنا بر ایشان بحث میشود چهارم تولد اعضا
 اصلیه مثل استخوان و رگها و غیره از رطوبت لزج که عبارت از منی اوست آسان تر
 میشود البته از تولید آنها از خون تخم فرزندگاہی شبیه به پدر و گاه مشابه باور نسبت منی
 پدر مشابه پدر و یا عت منی مادر مشابه باور میشود ششم اگر تولید جمیع اعضا از خون باشد
 بر آئینه ممکن بود و هر یک اعضا بعد از مدتی استخوانی نمائند و نیز ممکن باشد اتصال اعضا
 اصلیه بعد از قطع آنها بسبب وجود ماده و فاعل و شیخ از جانب ارسطاطالیس در حجتهای

جاییوس در بدلال میریج معامه فارار احوال ان بجانب سیح از ان احتجاب می آید
 بنظر گشت از تحریرش باز نام و نیز در صورت عدم ثبوت بنی زن خلوات حکما رعایت کرد
 زیرا که قوت عاقبت یعنی مرد و منفعت بنی زن مع جهت های مکتد خویش با ثبات رسانیده
 و نیز اگر منی زن معدوم همیشه چرا شتر با توافق انزال عین در وجود محل مختار جمیع اهل با میگردد
 زیرا که فرق در رطوبت و منی و دم طمث بهمین طور قرار یافته که سیلان رطوبت بغیر انزال
 در معدومیت دیگر حالات انزال که بجایگاهش می برهن گردیده میباشد و خروج منی با انزال
 مع غلامات مختصه اش که در ضمن انزال منی ضبط یافته یا ریخته شده باین دم طمث را
 ایلام مخصوص با یام جریانش و اشتغال دیگر دو با اگر چه منی را بجز رطوبات با نیه تصور کرده اند
 با شتر که اسم مشترک میتوان گفت الا اسم منی تا که رطوبات بدنی تفتیح و تیشانی باینها
 خصیثین با و عمیه منی نماید با اسم منی نمیگردد و تا که موهم خالق ارض و سماوات مخلقت
 از مخلوقات اجناس و انواع و اصنات نامتناهیة منسلقت کرده که انحصاران برزخ است
 عبودیت خارج از وهم و خیال است اما آنچه از ان بعد اوقت و معاینه قرین میوه است
 بنکارش آن پر و اخت از جمله آفرینش خوابه سرایان بسته است بود با و امی و پستی
 و صندلی قضیب با و امی مثل با و ام و پستی بقدر بسته و صندلی موای سورخ خرج
 بول مضوی نشیدار غلبه برزخ کوریت مسحق می آید و باعث انانیت که لازمه
 عدم ظهور زکرو غیره است با بونیت اختیار مینمایند و شکم باینکه بحسب ترکیب غلبه
 بجز جوش تی یا بدان فعل که ربنا میشود و زرش و بروست که علامت فاروق و تقیین است
 خوابه سرایان عیشاید که مخصوص با و امی باشد و در غیر آن امر اتفاق و مسحق در نهاد
 مسحق زنان است بل یعنی بعد اوقت شهرت یافته که زنان مرطوبه مسحق مساحه زن
 و خوابه سرای بکار مردی نمی نماید و قضیب این مسحق زنان تقسیم یافته وقت ضرورت
 عمل آور شود و مسحق است اسم غشی بسبب قلت جز زکوری و انانی سوای مخرج بول

۵۰
 با و امی را
 بنظر گشت
 از تحریرش
 باز نام و
 نیز در صورت
 عدم ثبوت بنی
 زن خلوات
 حکما رعایت
 کرد
 زیرا که قوت
 عاقبت یعنی
 مرد و منفعت
 بنی زن مع
 جهت های
 مکتد خویش
 با ثبات
 رسانیده
 و نیز اگر منی
 زن معدوم
 همیشه چرا
 شتر با توافق
 انزال عین
 در وجود محل
 مختار جمیع
 اهل با میگردد
 زیرا که فرق
 در رطوبت و
 منی و دم طمث
 بهمین طور
 قرار یافته
 که سیلان
 رطوبت بغیر
 انزال
 در معدومیت
 دیگر حالات
 انزال که
 بجایگاهش
 می برهن
 گردیده
 میباشد و
 خروج منی
 با انزال
 مع غلامات
 مختصه اش
 که در ضمن
 انزال منی
 ضبط یافته
 یا ریخته
 شده باین
 دم طمث را
 ایلام
 مخصوص با
 یام جریانش
 و اشتغال
 دیگر دو با
 اگر چه منی
 را بجز
 رطوبات با
 نیه تصور
 کرده اند
 با شتر که
 اسم مشترک
 میتوان
 گفت الا اسم
 منی تا که
 رطوبات
 بدنی تفتیح
 و تیشانی
 باینها
 خصیثین با
 و عمیه منی
 نماید با
 اسم منی
 نمیگردد
 و تا که
 موهم خالق
 ارض و
 سماوات
 مخلقت
 از مخلوقات
 اجناس و
 انواع و
 اصنات
 نامتناهیة
 منسلقت
 کرده که
 انحصاران
 برزخ است
 عبودیت
 خارج از
 وهم و
 خیال است
 اما آنچه
 از ان بعد
 اوقت و
 معاینه
 قرین
 میوه است
 بنکارش
 آن پر و
 اخت از
 جمله
 آفرینش
 خوابه
 سرایان
 بسته است
 بود با
 و امی و
 پستی
 و صندلی
 قضیب با
 و امی
 مثل با
 و ام و
 پستی
 بقدر
 بسته و
 صندلی
 موای
 سورخ
 خرج
 بول
 مضوی
 نشیدار
 غلبه
 برزخ
 کوریت
 مسحق
 می آید
 و باعث
 انانیت
 که لازمه
 عدم
 ظهور
 زکرو
 غیره
 است با
 بونیت
 اختیار
 مینمایند
 و شکم
 باینکه
 بحسب
 ترکیب
 غلبه
 بجز
 جوش
 تی یا
 بدان
 فعل
 که ربنا
 میشود
 و زرش
 و بروست
 که
 علامت
 فاروق
 و تقیین
 است
 خوابه
 سرایان
 عیشاید
 که
 مخصوص
 با و امی
 باشد و
 در غیر
 آن امر
 اتفاق
 و مسحق
 در نهاد
 مسحق
 زنان
 است بل
 یعنی
 بعد اوقت
 شهرت
 یافته
 که زنان
 مرطوبه
 مسحق
 مساحه
 زن
 و خوابه
 سرای
 بکار
 مردی
 نمی
 نماید
 و قضیب
 این
 مسحق
 زنان
 تقسیم
 یافته
 وقت
 ضرورت
 عمل
 آور
 شود
 و مسحق
 است
 اسم
 غشی
 بسبب
 قلت
 جز
 زکوری
 و انانی
 سوای
 مخرج
 بول

انکی اویشی فاعلتین به نفعاتین سیلان مزاج مولود بدان صحت قرار یسازد مثلاً مزاج ذکور
 برسی درجه حرارت است و نسبت به برودت و پانزده درجه پوست داده درجه رطوبت و مزاج
 انانی برسی درجه برودت است و نسبت درجه حرارت و پانزده درجه رطوبت و درجه پوست قرار
 دارد و اگر صحت مزاج سفید منی بود غلبه با است یعنی حرارت و رطوبت است ذکور مزاج
 اصلی خود خلق گردد که هیچ صفات و خواص مردانه را نداشته باشد و در صورت کی و عیسی این اختلاف
 در مردانگی می افتد چنانچه اگر برین مزاج ذکور فیضان مزاج انانی که منسی صورت بند مرد
 باعضا مردانه و بعضی اوصاف زنانه بوجود آید الا رغب با بونیت با غرض وقت جوانی
 بحسب تقاضا اگر رغب شود و قدرت یا بد بطلت نه بزنان قویای سبحانی او ضعیف
 خواهد بود لانه لازم مزاج الانانی بعد رفع حرارت جوانی علی الدوام با بون
 خواهد ماند در زمره مردان با بونی مسی گشته شریک زنانه بنحشان خواهد شد و در صورت
 نقص فیضان مزاج انانی در طفولیت با وجود بصیرت این فریض با بونیت اختیار خواهد
 و صین ظهور قوای حیوانی اکثر فعالیت و گاه به نفع نیست الا در آخر عمر وقت زوال قوای
 بسیجی قوای طفولیت کاربرد دیگر نخواهد کرد بحسب اعاوانه المستقره فی حد ذاته
 الا نسبت جسم اول با اکثر شریک حالات مردانه خواهد شد قوی المزاج این قسم که لازمه
 قوی اشقیق و قوت تر است فریضت در حالت طفولیت به طفولیت گرفتار بوده و صین
 ظهور حرارت غریزی قوای شبانی سوای فعالیت فعل دیگر نخواهد کرد الا قوه
 المزاج الذکوری و ظهور الحاررة الغریزیه و القوی علی کماله شیخ
 بدفع المزاج الانانی لکنه ضعیفانی اصل است و اگر فیضان مزاج انانی
 باعث نقص مزاج ذکور گشت الاطیس نسبت باصل نذمت از قسم زنانه تولد خواهد
 و در صورت کثرت نقص نخت تولد خواهد یافت و بعضی قطع عضو تناسل شریک بنحشان
 خواهد گردید اگر با وجود عدم فیضان مزاج انانی در اصل خلقت مزاج ذکور روی روی کی

در این قسمت
 که مزاج مردانه
 دانسته باشد
 بصحت بدن
 و سنده طفولیت
 باشد و این
 و قوی شبانی
 آن گردد و بنحشان
 این خلقت
 می مانند و
 نیز نکت بد
 تا در آن
 میشود و
 سواد است

خواهد نهاد و الا بقلبت خواهد سر آمد باوصاف مردانه از قسم باو امی بر یا پستی پدید آید
خواهد یافت انقباض ماده العضو الذکوری و کثرت و شائبه مابونیت خواهد
داشت بل بسبب قهورات اگر قدر زن به بیاض زن خواهد داشت بساعته زنان گرفتار
خواهد شد و اگر باوصف کی مزاج ذکوری و نقص ماده ذکوری شائبه مزاج انانی داشته باشد
خواهد سر استم مندی پیدا خواهد شد و اگر به قسم مندی خواهد سر از اعضاء و اوصاف
مردانه باشد در خواجه سران و اکثر زنان در زمره خنثی شمردگی خواهد یافت چه آنکه از لفظ
خنثی در اصل آنکه عضو زنان و مردان ندارند کرده اند و خنثی بر قدر که گوی فیضان مزاج
انوفی خواهد شد باعث کی منفعلیت خواهد گردید و قوت مزاج و قوی و افعال لازم
مزاج ذکوری و خلاف این لازم مزاج انانی و گاهی قوای جسمانی بقوت الایمان
منعنی مزاج خلقی که به منفعلیت راغب میباشد دعای جمعی آنکه یک مزاج مردانه
در آن خفاقت پیدایش میاید قوی القلب و دیگر افعال مردانه بیدار و چه حرارت
و قلب نشان کثرت میباشد مثل اسد بخلاف زنان که بروت بزاج ایشان قوی
میباشند از تب و تصلب اعضاء نشان غلبه مزاج ذکوریت اما قرار یافتگی
مزاج انانی بر سردی و تری ظاهر اگر اناث بر مزاج خلقی خود آفرینش یا بزرگ یا خنثی
زنان مخلوت خواهد گردید و در صورت غلبه مزاج ذکوری و خنثی و وضع زنان لا اعضاء
مردانه از اعضاء و غیره خواهد داشت غلبه مزاج ذکوریت راغب خواهد شد اما در صورت
خلاف این با وجود کمی مادین علی سبیل التساوی است متساوی مزاجین غلبه ماده
انانی یا غلبه ماده ذکوری یا تساوی مادین و غلبه مزاج انوفی میاید ذکوری در صورت
اول خنثی که سوای مخرب بول عضوی جانین نمیباشد و در ثانی خنثی که عضو زنان
بقوت داشته باشد و در ثالث خنثی بقوت عضو مردان و در رابع خنثی مائل بزاج
اناث و در خامس خنثی مائل بزاج ذکور و در ششم رابع و خامس اگر با وجود تساوی کثرت

است بکمال خوبی و غنای و دلالت و کرمه و عیش و ناز و شجون را عجب و شائق لذت تمام
 از استکی خود میخواهند و بیچک مهر مرد بهتر از جماع نماید و زود ظهور فرزند زودی نماید
 و چهل سالگی بجزوه گوشت بداندش از استخوان سست شده نداشت و بهجت صفا
 روی با آورده و سانهنگی خود را میخواهند و خوابان خود میجویند و صنوع و قوتی و تعلق
 بگردان بیشتر و همین جهت خوابان مراعات شوهری که در خاطرش جا دهند و در وقت
 گذشتگی ازین سن گنجایش و توجیهی صحیحی مردان نماید از لذتی سوای ضرورت
 اینان حاصل نیباشد چنانچه بیچاره سالکی او قابل قتل و قابل باعتبار جماعت اطلاق
 پرورش فرزندان و دیگر مراتب ایل و نیار و ناظم و شصت سالگی تا انتهای عمرش بیچاره
 جماعت اولیة اهل علییه و الملائکه و الناس اجمعین بر ظواهر که بر قدر
 سنش بالا آید شهنش و وبالایضا فصل و دوم از باب اول از مقاله سوم
 خالق ارض سما از مخلوقات هر یکی را بجزان خاص خلقت کرده و در باطن طبیعی و حاد
 نامتناهی عطا فرموده اما و انسان سوای طبع و جبلت علامتهای از اعضا بیرونی
 ظاهر ساخته که بعلوم قیافه نامزد گردید پس حکمای سلف و خلفای خلف بداشت تمام
 و میل بالاندام گوشش سعی بیکار پرورد و اسرار و خفا از روی آئینه مدعاها آنگون دیده و
 ادا شده که تیاغه مرد و زن و در اکثر حالات ظاهر یکین از آنجا که شاید در عامر محلی
 اظهار قیافه مختص زنان و امتگیی کرد از جهت این بی بیضا حمت پیری عقل اند
 تجرب و قیاس خاصه را مختلف ساخت و از آنجا که تحقیقه احوال کلامی است
 باوصف برگزینت و پر قوت بودنش سبب نیاقی جمیع قوی جسمانی و بهر اعتبار
 نسبت به موزونیت همیش نقدانی یابند حکم بر ضعف آن نمایند و خلاف این
 در از بالا سبزه رنگ لاغر اندام سر بیع از نزال عکسی این برکس کثرت شعور و قوت
 بر قوت مزاج اول و قوت و خلافتش بر جماعت و سادست چهره علاوه از آثار پوچیت شهنش

بیباک مدوری و فزونی در وجه بر تنگی و فزونی و محبت فرج و کمس آن بر عکس آن سفیدی
 و تیره می بشود بر کمی شهوت و سردی آن بر کثرت شهوت و سمرت بر زیادتی شهوت
 نسبت به سیخ و تیره بر افزونی آن نسبت به سمرت بلندی پیشانی بر ذی دولتی او و گریه
 چشمی بر شهوت ناکی و سیاه بر عکس و بزرگی مع خمار آلودگی آن بر وسعت فرج و خوار
 ناکی آن و اکثر مرغوب مردان باشد و شوخی چشم با در کت سر سبزیه علی انحدوس جانب مرد
 بر قد که ریابند باعث بدکاری او و اندو طولانی و ذی بینی بر طولانی و زبری رحم خلافتش
 بر خلافتش و نیز بلندی بینی بر عمق فرج و عکس این بالعکس تنگی و دهان بر تنگی فرج و
 فراخی آن بر فراخی او و خوب صورتی و دهانه بر خوب صورتی او و خوب صورتی آن بر بد صورتی او
 غلظت لب بر غلظت کناره فرج باریکی آن بر باریکی آن و طریقه و در لب با آب
 کثرت سوی زهارش طولانی و قن بر عمق فرج و کوچکی آن تنگی او و نازک آن بزرگی
 فرج و دوش بزرگ پر گوشت مع عراضت استخوانش بر قوت خوی ابدی او پستان
 صلب پر گوشت که محل به بلندی داشته باشد مع باریکی کمر بر شیبونی و زیادتی
 میل جماع اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی شکم کثیر انخواسش جماع خلافتش
 این بلندی استخوان عانه مع قلت لحم و شحم و همین سرخ الا نزال باعث نشود و غنچه
 بمساحت زان و عکس عکس کلانی عانه نه با اعتبار فرجی این مساحتی که از استخوان عانه
 ثاناف نسبت به وزن و نیت بدنش زیاد و باشد بر عمق فرج و الا فلا سرین مرتفع فرج
 نیز بر عمق فرج و اگر عکس باشد بالعکس فخذ و ساق مساوی است فرج کثیر الشبق و عکس
 بر عکس پس اکثر امور به جانب که یابند حکم اثر مقدم دارند و فائده و نیز گفته اند
 اگر باشد درین زن بی معیج باشد فرجش و وسیع باشد عکس و نازک است سفلی بر ضیق
 فرج و سردی زبان به شدت بر تخفیف فرج و زبان مدور گو یا که تسلوع الراس است
 بر کثرت رطوبتش و وجه بزرگ مع غلظت گردن با وجود صغر عین بر بزرگی پیش باو

خبیث و کثرت کمپستان و ساق و قدین فریبش عظیم الا اکثر پنج جانب شوهری بل بنی
 شوهری و حرمت هم چاره خمس سخت پستان مع طولانی مانگ بزیر و سختی عین از روی
 نکاح خطر ندارد و همچنان اسرنا رنگ گریه چشم شهوت ناک و چشم بزرگ مثل گوساله
 بر عکسیت زن و بزرگی دوش خود عین را فرج کبیر و بلند می چشمان جانب پیشانی
 وسعت فن را انداید و نیز زینت شمی و منی ثم آئین فی یا بد لذت جماع مگر از ذکر طویل
 و از زود انگشتی و فیه طریقه سینه و سر مویه الانزال و صغیره و کحیه لعلی الانزال
 بایست و هم از مفاصله سو هم اما سبب اختلاف موضع ثدی قرینه عقلی مستعدی بر آن
 بود که و منع آن قرب رحم تر از میافت تا که وصول ماده رحم در حالت عمل به ثدی
 آسان میگردد و بدلا از آنجا که تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و تقو و حرکت
 قادر نیست بل مستلقی میماند و بعد مدت ایچالت بهم میرسد از نخبه موضع ثدی اش
 مرتفع از رحمش بی باعث سهولت از ارتفاع بدخول حلقه ثدی بضم عقل بصورت تولید
 مستلقی قرار یافت و نیز موزونیت جسمانی او داعی بر ارتفاع آن بقام سینه مستعدی
 شد و اکثر تولید و لو و غیر انسانی از مضم ناشی بقدرت رضاعت از ثدی ام خوبیب
 صعودیت و قیامت و محرک بسرعت نسبت مولود انسانی میگردد و لهذا مومضش را
 بقرب رحم ناشی بیافرید فائده عظیمه قدیر عظیم و عالم عظیم پستان را بسبب قسم خلقت
 نموده یکی خز و غلیظ الاصل از بالا باریک که ارتفاع کم داشته باشد سعی بجملی
 پستان در حالت شیردهی و نیز ال بدن از مرین یا کبیر سن معدوم شده سینه مان
 میگردد و دوم کاین که کبیر زن موزونیت نماید و به گمبا پستان نام خواهد اند و حالت
 کبیر سن و ارتفاع و غیره مشرخی و حسست شده باعث تنفر مردان میگردد و زنان پنجاب
 اکثر این صفت اند و سوم متوسط در کلانی و خردی که با وجود غلظت بسول ارتفاع و خلقت
 بالا چم میدارند این را برای پستان نام ز کرده اند بهترین اقسام پستان داشته با بعضی سببی

القوة المتعقدة في مفيها وشهادت معاينه بالينوس ومارني وبعثي زمان
 ملوان طوبت سفيد زن مويدين فصل دوم از باب سوم از مقاله سوم في كيفية
 البكر از انجا كه شدت انقسام نهم رحم در حالت بكر بطور اعدادت خصون و ميباشد بر خصون
 انسان از عروق الرحم بطور مبي ايد و در حالت جماعت كه انقسام بكارت مراد از دست
 عروق و خصون في شكند و سيلان دم ميگردد و در صورت ظهور عيوض بباعث افتتاح
 مجري نهم رحم انخصون مست ميشوند ليكن رافع بكارت نميگردد و مجري بول بالاي نهم رحم مست
 فائده جليله جل جلاله اعظم شانه آفرينش رحم بسبب منفذ كرد و يكي نرم و باريك انگه
 و لطيف بود و از ضربات قويه متضرر گردد و بلطف چتر ياد بهر شتر و دم صلب كشيده و غليظ باشد
 خوابان ضربات قويه بل بغير اولدت نيابد بهر نسياد بهر شترت دارد و خود متوسط متوسط
 در ضروريات و كثافت و لطافت الا وقت انزال البته خوابان ضربات قويه ميباشد
 بسبب او بهر نسياد بسبب است كه رحم در اصل خلقت قوي و غليظ و كشيده باشد
 و بسبب كثرت جماعت و يا بباعث توليد و غيره بعضي بهر ساند انهم بسبب منفذ تحمل
 ضربات قويه نيگردد و اعتبار اين بحسب خلقت قانح مقصود نسبت لانه و اصل
 في المرض و نيز صلابت و تلذذ بدن بر صلابت و غلظت رحم ال مست در اكثر و كبر
 عكس باشد بلكس شديد الحرس و در خوابان جلع را رحم صلب ميباشد انقباض قلت
 حرس و در خوابش و بطلي الانزال ببلغميت مزاج دلالت ميكنند و صفراوي زود انزال
 و شديد الحرس و زود خوابش بجماع اند و موي كتر از صفراوي و سوداوي كتر از بلغمي
 الا در خوابش جماع و صين تركيب با تين بهر ماده كه عليه يابند حكم او را مقدم دارند چنانچه
 سوم از مقاله سوم في حدوث الحيض و احوال الحمل معني خاطر از باب بصيرت مباد كه
 ابتدای شروع حيض از نه ياده ساله و انقطاع آن در اكثر زنان پهل و شست نهايت پنجاه
 سال پهل سيگيرند تا كه حيض ميكنند و بعد پنجاه و ساكني حمل قلمين بوقوع ميباشد و قابل حمل

تواند در وقت
 پاره شدن تمام
 بوقوع ببارد
 بجلان
 انقسام ببارد
 انقسام

ششماه چنانچه شاه و شیخ شاه و برزندگی او و اثر چهار سال و حکایت شیخ گواه بر آن که مذنی
 وضع کرد حمل مع ظهور زمان مولود بعد چهار سال اما از آنجا که اول وقت بیض من و هم
 یا نهم قرار یافت پس خروج جرم قبل ازین نزف گردید و همچنین مدت دوره اول آن روز
 و اکثر وقت یوم مقرر گشت زاید برین نزف خواهد بود و نیز در میان دوین اخی ایامیکه سبب
 عدم جریان است و نسبت و نسبت از راه آینده مقرر گردید اگر چه در نزف باشد قیامت
 برین مثلا بعد پانزده یوم هم داخل نزف همین سان بی سبب من و نزف شمرده میاید
فصل اول از باب سوم از مقاله سوم قبول سی جریان طمث زنان را که غالب
 امر کم از مدت چهارده سال و غالب از بیست سالگی مکن بنیاست اما غنی نهایت شروع
 جریان تا بیست سال بود وقت انقطاع سی و شش سال و نزدیک آنه غش حمل منقطع میشود
 بنحیال آنکه این ماده همیشه بکار نماند است چنین در رحم می آید و اگر از حالات است که این
 فضل رویه قابل دفع کرده به طبیع بنیه است و بهجت روارت دفع میکند از بدن
 پس چگونه تصور کرده آید که غذای بدن جنین از و حاصل میشود و با وجود این بدن جنین
 و مزاج آن لطیف است و ترکیب آن ضعیف و قوای آن است در طوباشش وافر
 پس درنی سبب باعث خرابی او میگردد و بجا که این فضل رویه موذیر بل سبب اعتبار آن
 و ما یا هم حمل بنا بر اشتغال رحم بر نظف پس چنین و منقطع جنین نزدیک بزرگیش با و عینه هم
 از بیخست نماند و کورین میشود و نیز در اعتبار آن فائده ایست که آن فضل مذکور فحاشت
 میکند جنین را بر خروج یا نذات و نیز ظاهر که اگر جنین غذا دریافت از و چگونه اخراج مقدار
 اندک عیند و است شاید از سه شش پس غذا برین می آید از فضل و وجود هم موجوده بدن هم
 که آن غذای جنین میگردد و از انقطاع اما ایصل بنا بر تغذیه باقی میماند مع فضل مذکور برای
 خروج خارج تا وقت ولادت قال لعل الله فی نظر حر که من مشهور که دم طمث
 نهم نهم میرا شد نهم حضرت بنده ای جنین می آید و نهم که صلاحیت لبن میدار و بنابرین

جانب شدی زن صعود میکند و قسم که فضا است محبتس تا وقت نفاس میباشد پس
 نفاس منافع میگردد و اسحق عندی ما قاله العلامة او عند تسلیه قول کسی
 لایحوز اعتبار الطمث فی ایام الارضلع و الظاهر ان فی اکثر ایام
 طمیحین المیزه فی ایام الارضلع الا فی نذرة ای فی وقت انشایه
 و کثرة ما وة حیض منین بخلاف لا اوقات الاثر و ایضا من البدایه
 ان اعتبار الطمث فی شهر اشهرین فی ایام غیر اکل بحیرت المریض
 من الامراض و من التجب ان اعتبار الطمث فی ایام اکل بشرط
 عدم اعتدال و همچنین باید انی تسعه اشهر مع انه روی فیما بین الیومین
 شان الروی احدث المریض و لا یحدث المریض فی مثل ووم از باب
 سوم از مقاله سوم داعی حکمت بالغه آئیه برخی حرارت بدن مان باعث فضا
 ماده طمشیه بود تا باقی ماند عند کل غذا بقیه که حین لمس ضرورت غذا بود
 چنین وقت پیدایش او باشد و آن بقیه جمع گردد و در یابی مقادیری بجز سانه باشد
 برزخ بعضی میگردد و چنانچه بعضی مردمان بسبب نفخ حرارت خلقی که لازمه دفع است
 درین سبب عدم تحمل فنول غذای کمای بوجود می آید پس حسب قرار او فرایش
 حین جمع آن تبدیل اجزا خون بواسیری و غیره امر عادی میگردد و بر ظاهر که قلت حرارت
 اینان سبب اجتماع رطوبات اکثر از آنکه محتاج الیه بدن اینان بنا بر تغذیه باشد میگردد
 و نیز آن بقیه در وقت عمل غذای چنین میگردد و بعد ولادت حکمت بی منتهای خلق
 ارض و سواد پستان تحمیل بشیه گشته در ایام سفرین صبی بواسطه رضاعت سبب
 پرورش موی و میگردد و علاوه ازین باوقات دیگر حین یادق آن بواسطه حرارت
 جانب جسم مائل شده بعضی سفراغ میباید به ثبوت شدت مشارکت رحم پستان
 انتقالش نزدیک اول او از حیض کرده اند فصل سوم از باب سوم از مقاله سوم

تولید تعدد و فرزند نسبت به بی نوع انسانی بحسب عادات اکثری برود و قرار یافته بنا علیینه
 عدد و ثدی اینان برود و مقرر گشت از اینجا است که تولید کلب اکثر بر پشت عدد و مقرر گشت
 هم از دران هشت پستان مقرر شد علاوه این میشاید که چون خالق بی نیاز از خلقت
 انسانی را در ابتدای تکوین برود پستان قرار داده است دعای عقل دقیقه منجی بران
 منوط گردید که تولید فرزند بحسب بقای نوعیت خود بحسب خلقت نوعی ظهور یابد
 خلقتش باعث خروج نوعیت دیگر و نیز از اوله طبیعیه ثابت گردید این اشکال منضم
 از بعد فذرا از هر جز من الایضاح الی بدن جدا شده در انشین آمده وضع مرتبه ثانی
 یافته منی میگردد و تولد فرزند از منین با تحقیق تحقیق از اینجا است که عند نقصان جنین
 والدین خلل اعضا خاص مولود بوجود می آید از جهت خلقتش مثل خلقت والدین
 ظهور میگردد و بشه طریقه نقصان خلق نسبت بوالدین باشد زیرا که محدودیت اعضا
 باعتبار اصل خلقت مجزی میباشد عارضی در اکثر فائده و همچنین گاه تولد مولود
 متعدد از محل واحد حکم خالق قدریر عمل جلالة و عم نواله بوجود می آید چنانچه شیخ اریس
 در شفا یا کرده که تولید یافت از محل واحد زنی پنج مولود و زنده ماندند و حکایت کرد
 از زنی دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه بیست و نوا و دیگر ساقط کرد و پانزده صورت و بیست
 معتبری بقامه هر جانیه نقل پرواز شد که اسقاط کرد زنی کیسه که دران هفتاد صورت
 خرید موجود بود بی صدیق فی و ملائنا و شهرنا شا جهان آباد ولدنی بیست
 شش تولد فی وطن واحد و فی مرتبه آخری اسقاط کیس فی عدد صورت بیست و
 پاپ چهارم از مقام سوم لایحوا و لاقوة الا یامد ساسا ساسا زمان کرد
 دیار هندوستان بلخظ مشی شهرت میدارد در حالت عدم پیسری و درونی فکری
 از زمان و نفعه در نه شفا و نموی و شهرت ناک و دیباکی مران و بی حیاتی خلقی که عدم خیال
 امور چهارچای تمه و درست و نبودن معلی شفق بر سر در صورت عدم شوهری و دیگران

چرا که عکس خلقی
 که اگر نفسی
 باشد حال بی روی
 متوجه نخواهند
 داشت نفس
 باضال
 واجب
 شان خون
 کرد ۱۲
 سلسله

نشدن شوهران بکدخدائی و بی شرمی صحبت بلکه ترغیب دهند و این امر طبعی باشد و محاسبات
 اخلاقی عقل قبیح اختیار میکنند و مهارتی کلی بهم رسانند چنانچه مردان در حالت عدم شرمی
 زنان بی سببی از اسباب لو اطلت را اختیار مینمایند لان من البدر اشته للصحة تاثیر
 و وقتیکه مرعای شده و نازندگی تارک آن نمیشود لان العاوة و لایزول الایالموت
 اکثر زنان بییاوی شرم باین صفت متصف میباشند چنانچه مردان بون اکثر بییاوی غیرت
 میباشند بی سببیت این حسب و نیا ظاهر که چشم زن زنانه مردان میباشند هر یک
 انگشت نامیکنند و زنان صحبت و معیوب ترین خلایق می انگارند بل آمد و رفت خانه
 خود را مانع می آیند از زبونی این عند اند نیز کمتر از لو اطلت نخواهد بود پس در سیاهی و این
 متصور گشت از آنجمله بعضی زنان که طبع شان در اصل خلقت باین فعل را غیبت
 جبراً و قهرماً توجه میگرداند و وقت خبر گیری شوهران در صورت مهاجرت طوریکه اتفاق افتد
 تارک آن میشوند و بعضی که غیبتی بهم میرسانند با وجود موجودگی مرد تسکین نمی یابند یا بسبب
 کمی شهوت مرد که لازم مجامعت بجای دیگر و پیرانه سالیست و یا باعث ضعیفی او
 در اصل خلقت و پیرشوقی زن که در جبلت و یا در صورت عدم توالد و تناسل که باعث
 کمی شهوت اوست و وقت غلبه شهوت و به رسیدن صحبت آنان این طریق فاعل این
 فعل بهم میشود غیر آنکه بوقت موقع شائق هر دو میگردند و اما که رغبت کلی در نفس ایشان
 تسکین میشود و نازندگی تارک آن نمیشوند و مشابره و سعاینه مردی تا مدت العمر بدل گوارا بگوشی
 و بخاطر نمی آند و چه انباشت که سرانجام این امر از مردی مردی با هیچ وجه ممکن نیست عداوت
 زنانه که طالب شائق است ساخته میشوند لاغر اندام که هم و شحم و عین بزطای هر چند ایشان که میباشند
 علی الخصوص بر فریج و استخوان عاذا آنها مرقع نسبت دیگران و خواهش از مرد میدارند
 بزودی و نتوانی زنان میشوند و نازندگی امس مردان گوارا نمی نمایند و بدو قسم قسمت کرده اند
 قسمی از سبوره ترتیب میدهند که اولیوس مس علی الخصوص انگیزی که از بس صفا و قابل

این فعل عیاش در صوره انداخته سوا فاعلی کجای ریش فرج تیار میکنند و بالای آن غلات مثل
 که پارچه دیز و نهایت نرم عیاش در تب بنمایند و در آخر آن بسیمان گنده نصب عیاش از همین
 مساحت زن که بجای مردی باشد آن سبوره را بالای استخوان عانه خود داشته بسیمان را
 بگردد سرین خود محکم می بندد و از بهدانه و اسبغول و غیره لعاب گرفته آلود و نرم نموده و در
 میان دو مثل مروان بچرکت شده منزل میکند و بساست که رنگه بالا تبدیل به پست خود مثل
 مروان بنمایند که عقیبه بهذا الفعل الانها مافو شده بالا شکل او ضاع الرجال
 چنانچه بعضی دستاری بندند و بعضی ریش بند قائم عیاش از تابندار و چمیکه لذت این در دل زن
 جا گرفت ترک آن بهیئت بعمل می آرد و قسمی بغیر سبوره زن بالای آید و استخوان عانه او با آن
 عانه خود آهسته آهسته می ساید هر قدر عرصه که می آید بند علی مخصوص بجای حصیه پیشا بنگاه زن
 زیرا از فرط لذت بیاب شده منزل میشود و زبان زده است که از فرط لذت جسم هر دو بیرون
 آید عیاش بند و انزال بنمایند یعنی دور از قیاس است اگر با شام اتفاق زیر که جسم پیشا بنگاه
 خود نزدیک نماند از رباطات و غشیه مربوط است و خروج او ازین فاصله و غیر علی حدی
 از اصل ممکن نیست و امکان آن غیر ممکن پس یعنی بطری صورت نمی بندد و آنکه از کثرت
 ضعف که لازم کثرت مجامعت و توالی و تناسل و غیره است مستتر می شده وقت نشستن
 نزدیک محسوس میشود و قانع مقصود نیست چه اگر از نقل احتشاید و غیره منزه است یا نه پس زیر
 بنماید و یا فقط منزه است چنان عدم اسباب استرغاب و اگر امکان اتفاق بهتر از آنکه صورت بند
 میباشد که در اصل خلقت از او اسباب اعطایات رباطات و غشیه او مستتر می و خروج
 خلق شده باشد و علاوه ازین کثرت ضعف و توالی و تناسل و غیره معاون برین البته
 امکان پذیر است که سهل خروج کند ازین دیگر باین معنات موجود شدن و شوار
 در صورت بیسری آن هرگز تا زندگی فیما بین ربانی ممکن نیست و هر چه گفته شود بجا که این
 هیچ وجه از هر دو صورت نمی بندد و بل خواهش و عانه مرد از دل او بدیشوق با مجامعت

چهره سد لوفرضنا بوجهرن الوجوه اتفاق مجامعت افتد از بس تنفر میگردد و بار دیگر تن به جماع
نمیدد چرکه مرد را چه پارای که بزمانه کشیر مثل زن بقائم با تدوان سلیقه کجا که مانن او واقف کار
باشد غرضکه مستم سوم ازین خریق با وجود کوشش و سلیقه شعاری مرد مشکله آنک است
بالفرض اگر چنین استام زنان بحسب اتفاق بدام مردی افتد و مرد را خیال محکمانیدن
این شیوه و رام کردن او در سر جا گیر و اول باید که به سخنان چرب بانی و دروغ گوئی که
اصل اینکار است بمقدیر ساند و برین فعل راضی نماید طوریکه ممکن باشد چرکه خلقت
این فرقه بر ناقص عقل و دین بوده چرب بانی و دروغ گوئی زود فریفته میشوند بل میگویند
که عامل سخن زن نور اول با ظهار خوبی و ساضه و نبودن آن لذت در جماع مردان انواع
انواع چرب بانیها راضی کرده گرفتار دامن بلایسا زندوبه ساس پیشابگاه و غیره که مرغوب
زن میباشد شہوت ناک نموده راغب این فعل مینمایند پس بعد حرکات فعل می آرند
پس ایل تجربه تدبیریکه بنا بر دفعیه آن مقرر کرده بدو آسن بیان طراز گردیدیم و معاونت
قیاس نیز شاید بر او آسن اول آنکه زن را بسا سهای مرغوب و شہوت ناک کرده دراز
بر بسترم بر زمین بخواباند و هر دو پای او منتقم کنند و مرد بالا او مثل سواری سب سوار شود
پس تعیب را در فرج دخول کرده و پای خود را بر پای زن دراز نموده با نیطوری حرکت
نماید که استخوان عانہ خود بر استخوان عانہ زن سائیده شود و نیز زیادت رحم از نظر
ملحوظ دارد الا یعنی بغیر ذکر طویل صورت نمی بندد و در صورت داشتن تکیه زیر سرین شاید
که حصول مدعا گردد و دیگر مراتب جماع که تفصیل یاد کرده آید بخاطر آن دانستگیر باشد
آسن دوم آنکه بعد شہوت ناک کردن زن با موند کوره بالا زمین را بگدیلد ای نرم بینی
بخوبی مرتب کند و زیر سرین او بالینی نرم باروتا استخوان عانہ او مرتفع شود پس هر دو
پای او راسترخ در پیچود ران خود داشته دخول نماید و از سر حشفه رحم زن را در یافته
نگران بوده و استخوان عانہ خود را زیر استخوان عانہ زن یعنی بجای پیشابگاه او داشته بطریقی

حرکت کند که محم و تخم و غیره فرج زن بطرف استخوان عاانه سائیده نائل شود پس استخوان
 عاانه در بطلان است بسیار و بنگرد که به قدر بیفتاب میشود غرضشکه سر آلت بدین زن و برود
 استخوان عاانه بر برابر با هم سائیده شود هر قدر که در درین ممکن خواهد بود باعث تقشوق میشود
 خواهد کرد و اگر این صورت از مرد و مکان خواهد بست معشوقه نیز طراقت اسساک بزبان کثیر نسبت
 ساختن خواهد داشت و مرد سریع الانزال با دویدیه های که در نیاب ترقیم یافته متوجه شده
 حال این عمل کرده تا از خوف انزال ایمن بوده مسخر انجام کار بخوبی و دلجمعی و پروردنضام
 سینیه بسینه شکم بشکم درستی این امر دشوار است الا اگر با اینی کند و زیر سرین او بدارد و با اینطور
 که پشت او درو تا کرده و نه چندان ارتعاش که بزنی ایدارسد و نقل بدن خود بر استخوان عاانه
 زن آهسته داشته بسیار البته در نیم صورت سینیه بسینه شکم بشکم موجب احسن مع حصول
 لذت اسکان دارد و حرکت شدید به الا که شعر بر مجبولیت و سرعت انزال مرد و تکلیف زن
 و حصول وجه با استخوان عاانه او که بمعنی باعث تنفرو و نیزگی دوست در حصول مرام بازمانده
 ناراضگی او در نزد خود عاانه کرد دست غرضشکه بهر حال نفس لذت خیر و مرصید آهسته بنگی بهت
 مدافعتی لذت و انزال زن مصروف کرده بنگران حال زن باشد یعنی بهر حرکتی که
 از بشیره او انقباض بود و بازماند طوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آور شود و عاانه حاصل آنکه
 هر قدر که کوشش وسیع بهوشیاری بکار خواهد بست بزودی نتیجه خوشی خواهد برداشت این
 و ملاهی را که از سلامت تا این زمان کسی سلب سوای لاعلاجی او نکشاده معالج خواهد شد
 و باعث سرخروئی در پشیمان و مداحی زنان که شره عیاشان روزگار است خواهد یافت
 از نیمه شب تا صبح اوقات عزیز این بهزیات بمعنی رایگان ننوده بحقیقت کمای پروخت
 نماند تعیین درین امر عاانه نبوده مورد طعن زنان نشوند و بر مردی حرفی عاانه نگردد و بهر
 مردی تقاضای آن میکند که اشکال بر آگذاشته زبان درازی طعن زنان بر خود گوید
 نماید و سخن ناگفته با ایشان در همه سمت خود اختیار سازد و قبول شاعری است مشکلی نسبت

که آسان نشود و مرد باید که هر سان نشود و بر نظام هر که سر انجام وقوع این امر بود به حسن طریقت
 ثانی گاهی بساخته راغب و خبردار نخواهد شد و بشبه طریقه مرد سلیقه شعاری باشد فصل اول
 از باب چهارم از تقاضای موسم در طریق مجامعت مستلیم هر طریق طریق اول
 بعضی مجربین بر آنند که وجود رطوبت فرج زن غیر لذت ممکن نمی باشد بشبه طریقه محبوب
 مرغی با اعتبار حقوق این مرتب نباشد و بعضی بر خلافش بر اثبات قول اول بخوبی فرجه
 اند که تا که زن بر لذت خواه و در ساس خواه در گفتار برای شهوت انگیز و غیره طریقه یکم خوب
 زن باشد حصول نشود و رطوبت در فرجش نمایان نمیشد پس حصول رطوبت
 موقوف به لذت زن گردد و لذت زن منحصر بر رغبت اوست یعنی اگر زن بآن مرد
 رغبت و مناسبت نداشته باشد ذوق نمی یابد و تن بجماع او ندید و رطوبت در فرجش
 نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم تنبلی بجماع آتن سخت میدید و قعیب کما فی و دخول
 نمیشد مرد در ذوق و لذت چنانچه باید حصول نمیشود بل منتظر میگردد و انزال زن امریست
 از هم بلکه با وجود خواهش خود تا هم گاه گاه منزل میشود و چه جای کوشش مرد پس اگر زن
 پر شهوت است و بآن مرد انس میدارد یعنی از لذت دراز بآن مرد مربوط است و نیز
 شعور دارد از حالات فرجیه او خبر دارد و با این همه اول بسا سهامی مرغوب فرج زن
 شهوتناک کرده باشد پس بجماع مشغول شود و در آن نیز میآید جماعیه او ملحوظ داشته
 طبیعت خود را بجای مانک سازد و بهتر آنکه خاطر خود را بجویای رحم و وقت حصول میباید
 حشفه ذکر بدین آن مشغول باشد غرض که طبیعت خود را از لذت خود بخیاں امور مکتوبه با
 باز داشته در افزونی لذت زن شافل دارد چون در یاد که انزال زن نزدیک رسیده
 آنوقت با اتفاق انزال کند و جماع بر پلنگ اگر چه مرغوب اکثر نیست الا بد استم برین
 که آنرا از گدیلهای نهنی درست کرده باشد مناسب تر چه اگر حشفه ذکر بدین رحم بزودی
 ملاتی میشود علاوه ازین فوائد کثیره میدارد که بر شائقین اینکار پوشیده نیست لذت

این با مرد در جمل زن اجنبی صورت نمی بندد پس اگر شوق لذت این در سر داشته باشد
و خیال را مگردن معشوقه که نتیجه اینکار است و انگیز باشد غیر صحبت دوسه ماه که باعث استحکام
مراحتش و جمل و دیگر ادب و طوار او می باشد است و درست نمیگردد و حال اگر درین نیز
خواهان و شائق آید باشد البته آنوقت محاربت کمائی یعنی حصول می انجامد و اگر چه شایسته
اینکار لذت زن و مرد را با موافقت داشته اند و در از صواب می نماید عقل ناقص فقط لذت
فاعل و مفعول مخصر پس اوست طول ذکر و عین فرج است چه اگر مثلاً طول ذکر نه انگشت
و عین فرج نیز همین قدر پس با نسبت و دوستی و اشتیاق فیما بین چنانچه باید ممکن خواهد بود
و نیز در خواستش جرات مساوی باشد و بلکه مرد پر شهوت نسبت زن باشد چه که وقت
خواهش معشوقه و بیرون تامل عاید نشود و نیز بسبب کثرت خواهش خود معشوقه را بفرماند
شهوت انگیز و ساسهای مرغوب طبع زن بجانب خویش همیشه راغب و شائق خواهد شد
بجانب دیگر طبع او مانع نخواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع محبوب بر بل سبب
مشتماتی هر دو میگردد و یقین و ائین هر کس که شتاق و فاعل او در مذکور بالا باشد هر کس
او خواهد افتاد و تازندگی در ذاتی و عینک و جدائی فیما بین اسکان پذیر نخواهد بود خوبی
مردانگی مرد هر چه گفته ایم همین است و عشق فساق همین را دوست است و خیال آینهی طوطی را دارد
که انزال خود بر انزال زن مخصر دارد و زن اگر فاعل به پیروی طبع خویش و یا بر خصمهای او و غیبا
و دیگر امورات مفعول بر انزال طرف ثانی میشود انزالی خود اختیار خواهد کرد و ظاهر که در عرصه
تخیل بیاعت کثرت مجامعت که آن سبب قلت منی اوست و قلت منی سبب کمی
شهوت و کمی شهوت باعث تنفر معشوقه و درین صورت چندی فیما بین بسز خواهد شد انجام
بدائی و زدامت در پیششان خواهد گردید چه منی افهام مجربون زنی و طمانت خواهد بود و اگر
زن همراه مرد منزل نشود و آتش فتنه آینهی نشیند و مقر از رعایت شکستش میاید و مرد بعد
انزال از اعراض مردی خارج بوده بکاری نمی ماند خلاصه ازین مخرقات با شتاب رسید که از آن

منی با شتاب
که مرد با شتاب
طول ذکر بر
شمع بر شوق
شش انگشت
دو دو انگشت
و زن نیز شتاب
و دست زن
پهین است
بسبب
میباشد
سلسله است

منزل نگردد سبب خوشنودی خاطر او نمیکرد و مرد عاقل فاعل اینکار کوشش بودی و کلام
چند آنکه تواند و ممکن باشد خواه از شاقی و خواه تعلق و خوشامد بکار برده منزل سازد و بیاین
فاعل و مقول کار از بودگی مرد بر زن غالب باشد زیرا که تا مرد در شکار و پوشیاری و شاق
تا شصت روز درستی این امر صورت نمی بیند و قول بعضی نو آموزان اینکار که از فهم نیست
این معنی بی بهره اند از آنرا زن بر روز بل در جماع متفق و همسر اند مرد و در شتاسند زیرا که
اگر زن بر روز منزل شود زنده ماند لا ادر یافته و در سه مرتبه از مرد کامل عیار پیشه یافت
مزان البته ممکن است اگر این معنی هم در سه ماه متواتر وقوع رسد نورانیت و کثرت
و موصوله و اراده و غیره زن که میباید از آنست همه بر باد میرود و اکثر ابل تجر
بر آنند که رحم زن مطلق بجانب بیب مائل میباشد یعنی برخلاف این حق آشت
که رحم مقابل سوراخ فرج زن میباشد خلقت و اگر از کثرت جماعتش مست شده
بجانبی مائل گردد آنرا اعتباری نیست لانه باعتبار اصل خلقت مریض است
و فریش او مقابل فرج بوده باشد و همین جهت اکثر شائقات جماع را بسبب
حصول ضعف میلانش بجانبی حمل نمی ماند چه اگر فرض آن مقابل باشد ممکن است
که دخول منی در رحم صورت بندد و باعث توالد و تناسل گردد و گاهی از روی خلقت یا شت
و چنان مائل میباشد در صورت از روی مریض خلقت مریض است نه باعتبار عارضی او
جماع عین روانگی نفس از پره منی راست مرد و زن را بعکس این باعث غلبه آن مرد بر
زن میباشد و اگر عکس باشد بالعکس طریق و در همه بد آنکه تا زن مست شهوتناک نگردد
تن جماع نمیدهد درینوقت جماعت بان از خوشتر از زدن است و رایگان منی خود
کردن و ضعف عائد نمودن پس حصول لذت کجا و مستی زن منصرف است ساس است
یکی آنکه سر پستان که آنرا بندی بهشتی گویند از دو انگشت گرفته آهسته آهسته ساس کنند
تا آن زمان که بخی اگر ایچر که منی آن بر عدم شهوت او دال است و دوم آنکه با این منی

بگردد بویم آنکه بالای پیشابگاه زن حصه نیست که از ساس آن بزودی مست شهوت
 میشود و آنکه شیر الاصاب قلیل اللحم اما بایک وقت ساس میفراری زن اگر آن
 باشد هر قدر که میفرار گردد دست شده زود منزل میشود و قبل از جماع بصورت امر کند که
 ببول کرده و آبدست گرفته یا بد زیر که از آبدست رطوبات فرج که باعث رطوبت تاکی
 استر خاست این سبب بر لذت میباشد پاک شده خیم بهر ساند و نیز از کردن بول
 عورت لذت بسیاری یابد و زود منزل میشود بخلاف مردان که اینها را از بول نکردن
 شهوت زیاده میشود و از زیادتی شهوت انزال ببرد میگرد و چرا که از تجربه ثابت که هر قدر
 که شهوت کم میشود انزال ببرد میگرد و نیز مرد بعد سه چهارم از جماع زن بول خود
 اندام خود بشوید تا آتشک یا خلل دیگر ازین بلبیل عادت نگردد و بزودی بعد جماع ببول
 کردن باعث کسی شهوت در زودی رنگ است و اگر زن بزودی بول کند سبب عدم
 حمل در زودی رنگ و ضعف اوست پس فاعل و مفعول را لازم است که بعد از هر یک
 بول نمایند و ظاهر است که مفعول از مالیدن سر پستان و مکیدن لب زبان بزودی
 خوابان جماع میگردد پس فاعل این فعل را لازم بلکه الزم است که قبل از جماع محاذ
 این حرکات را مرعی داشته و همین جماع از حشفه ذکر رحم معشوقه را در یافته آهسته آهسته
 بساید و حرکت شود و غرض که سر آلت بقدر خواهش طرفشانی بر رحم میسازند باشد
 و ساس پیشابگاه آنرا طوطو داشته پوشیاری و شعور واری بکار برده منزل کنند و
 اگر در بیابان پوشیاری و خبر واری بکار نخواهد بود از یافتن رحم و ساس پیشابگاه هم
 ممکن نیست که منزل شود مگر البته از لذت بیتاب میتوان کرد و مردان چون عورت را
 از فرط لذت رطوبت آید میداند که انزال کنندیم محض غلطی است زیرا که عورت
 بکمال عجزت از مرد پوشیاری منزل میشود و یافتن رحم هم کار هر یک نیست مرد پوشیاری را
 درک میشود چرا که وضع طبیعی آن محاذی از حجبست غایت آنکه بقوت و تحت آمل خواهد بود

سلا
 بخلاف مردان این
 که در ساس قبل از
 جماع انزال فرزند
 بول و زود منزل
 مردان هم کرده
 پس در بصورت
 او را آنکه جماع بول
 کردن مشغول
 جماع نشود و نیز در
 بعد از جماع جماع
 تندوی بول
 نشاید کرد و نیز
 سلسله است

و اکثر اوقات مسمی از اسباب جانب چپ یافته میشود و گاهی بجانب راست پس پسند
 سابقه در یافتن آن مذکوره باشد باید که اول محاذی فرج جوید و اگر در آنجا نیاید جانب
 چپ دریافت نماید یا بنظر که در وقت حرکت جسم خود را جانب راست صورت کرده
 حرکت کند در عین حال که اس در جانب چپ صورت بگیرد و اگر آنجا نیاید بدین راست
 در یاد غیر نمیکند باین ترکیب حصول رحم ممکن میباشد و اگر اول از انگشت معاینه کرده
 در یاد حاجت باین تکلفات هم نمیکرد و الا تا که زن چهار انگشت و باین حرکت راضی
 نمی شود و گاهی بسبب قهر آنست یافتن رحم ممکن نمیشود و برای آن تدبیر و ادویه
 نوشته خواهد شد حاصل کلام آنکه با وجود یافتن رحم و دیگر مراتب مذکوره بالا با فرقی
 اگر مرضی عورت نباشد چه چیز مرد انزال او ممکن نیست پس بطوریکه ممکن باشد در عین
 و بجهتی و ولداری او بکار برود دل او بدست گیرد تا باعث لذت و عشرت گردد و دست
 که در عین مجامعت در حالت بیخوابی خود گوید که بآید به باش و مرد برگشت او غلطی یافته
 از حرکت میماند زن منزل نمیشود و چرا که چون انزال او نزدیک میشود میگوید که باش اگر
 لازم که برگشته او عمل نکرده در کار خود همه تن عسرت بانزال عورت مانند طریق موسم
 چون مرد بخواهد که عورت نزدیک کند اول سر آنست را آهسته آهسته بر اندام نهانی عورت
 بگرداند تا خوب محفوظ کمال شود و عورت به تفرار گردد و بعد سر آنست را یکدو انگشت درون کرده
 آهسته آهسته در آرد بر اثر و تا که زیاده بقدر آن تمام آلت را دخول کرده دخول
 بحرکت شود تا که زیاده تر بقدر آلتش ظهور یابد لیکن مرد را لازمست که در مسامحت
 و هم بالا برود و میگرفته و آهسته میگذاشته باشد تا که زود منزل نشود و در عمل هم نصف اندر یک
 چون بداند که وقوع حرکت دیگر انزال خواهد شد از حرکت بازماند و در چهار بار دم بزور
 بالا کشد از عورت جدا شده اندام خود را از زرومال پاک کند و لب پائین و زبان
 بکند و سر پستان را بالاد و بعد آن دخول کرده در حرکت شود چون بداند که باز وقت انزال

نزدیک رسید به آنوقت از صورت جدا شده رومال گرفته و دم بالا بزرگ کشد و در بالیدن
 سر چنان و کمیدن لب زبان خود را مشغول سازد تا که خیال آن نزال از دل برود و لذت
 صورت برقرار یا زین هم قسم هر قدر که خواهد پایداری میتواند شد و جماعت بنظر هر کجا که
 کند لیکن مد باطن خیال بجای دیگر دارد و جسم خود را کزخت نه نماید یعنی دست و پا و غیره
 تمام بدن را ملامت نماید تا که جلد آنزال نشود و اگر چه طریقه آسون با اهل عیش و بخت
 نوشته اند در هر تکلف و در تکلف آسودگی و لذت کجا پس آسن که مروج جهانست
 و طریقه او این است که زن بر بستر نهد و در پای خود و پرخوله زان مرد بدد مرد و با
 نشسته بر جماع مشغول شود و بعضی اهل تجربه بر آنند که مرد بر بستر نهد و در از نخسید و زن با او
 مرد آند و جماع مشغول شود و درین عمدگی چنان بیان کرده که اکثر اختیار جماع بدست صورت
 میماند یعنی هر قدر که خواهد آنست بخود بگیرد و حرکت خاطر خواه دل خود میکند این ترکیب
 بغیر زین مشان و پر شهوت کما یعنی بوقوع نمیرسد و یونانیان این طریقه را معیوب
 دانسته اند و میگویند که در نیت و در طوبی که از رحم آن جاری میشود در صورت
 بول مرد زنده تعفن گرفته باعث مرض سوزاک و غیره میگردد و طریقت چهارم روزیکه
 اراده جماع باشد باید که غذا کم خورد و جماع مشغول شده حرکت دخول را از نیک تا صد
 شمار کند پس همانند تاسمی بجای خود قرار یابد و مرد آسودد گردد و باز شمار نماید و باز همانند
 سان تا که زن قریب آنزال رسد چون بلیند که منزل میشود خود هم با اتفاق آنزال کند
 بگیرد کما و نیز او که اکثر زنان مرد را قریب میدهند عمل نکنند چون فارغ شوی با حال شیرین
 بخورد تا از حضرت وضع آنزال باز نماند و زودی بر جماع قادر گردد و باز جماع کند و
 رومال گرفته بی آنزال عملده گردد و این مرتبه هرگز منزل نشود و باز جواب و در میان این مرتبه
 جماع هرگز چشم را خواب آشنا نکند که بسطل با مساک است تا ده روز بخین با دست نماید
 و با مساک مجانب است و فیکه عادت خواهد شد تا دو و سه روز منزل خواهد شد اگر چه

ک اولی که
 شنیده و
 با اهل
 شریف
 از قسم
 خوانده
 است

زن انزال گننا نیدن خواهد فائده حکمای هند مقرر کرده اند که بوقت جماع دخول و
 خروج راتا وقت انزال بشمار روز دیگر بقدر نفسی دخول و خروج نمود بی انزال برخیزد
 روز سوم یک نوبت از شمار نفسی زیاده نموده بی انزال برخیزد و همچنین یکس یک نوبت
 زیاده میکرده باشد در چهار روز کامل میشود مقاله چهارم بدان دگاه باشد که اکثرین
 ضعف باه این زمان بخونی بوده که سینه کثرت مجامعت خلاف مقتضای مزاجی خویش
 و عدم خیال منہیات و او امر اینکار سستی در باه رو میاید و با وجود وجود سستی باهی بیاض
 ضرورت اعی وقتی بوی غیر خواست همی استعمالش ضروری میباشد از جهت تکلیف مساس
 و سبب قدرت فعل جماعی تصور بیدار کار و بوده عادی میشود و چون بعرضه قلیل سبب
 مانوسیت طبیعت و امر عادی بودنش از نیمه حاجت براری میگذرد و باختیار دیگر امور
 حیوانی چند روز دیگر در غیبه سستی میجوید انجام کار بسبب ترا پد ضعف آنگاه تا اعلی مخصوص
 بنا بر طبیعت بواسطه تکلیف مساس و غیره امورات است بغیر خواستش شدت قوای حیوانی
 طبیعی بدامنگیری هوس بعدت قول آنکه مصرع مرد چون پیر شود و حرص جوان میگذرد و
 علی جمیع نوبت هوش نفسی و طبیعی که معینه بر یاد اند کرده از کار و بار مجامعت بالکل باز میماند
 تا چار بجویای دوائی مقوی باه متوجه شده رجوع بطبیعیان زمان مینماید و ایشان بغیر
 تحقیق سبب اقصی عادت ضعف باهی بسبب عدم علمیت یا باعث عدم قدرت
 بر تدبیرش که سبب نقص بر و اخصیت این فن است با استعمال شیخ کثیره خوب زشت
 که هر یک از آن بسبی خاص خصوصیت میدارد و متوجه میشوند فی الحقیقه اگر چه نسخه مجرب میباشد
 الا بغیر مناسبت محلی تسکین بخش دل در بخور نمیگذرد و از جهت فن طلب بر معدویت منزه
 مقوی باه بدنام گردید و رنه از فضل خدای کریم کار ساز فن طلب بتدبیر چنین امورات
 بل معادنت تقدیر ازلی از جمیع امورات بدنی و نفسی و طبیعی عاری نیست از آنجا است
 که بدستی تقدیر ازلی بتدبیر صائبه مرضیکه دفعیه آن ممکن بود وقوع نیابد چنان نقص

شده اند که اثری از آنها یافته نشد الا موت و زلیست یقیناً قدرت مخالف قدریست
 کسی را جای دم ندادن نیست اما از آنجا که اکثر وقوع ضعف باه این زمان بر کثرت مجامعت
 قرار یافته اند ابتدا بتدبیر معالجه اش پرداخت و اسباب باقی ضعف با پی را که طبیبان
 مشائخین مشهور و مجربین متوجه شده اند ترک کرده و عمل بر تطویل الاطائل است
 پاب اول از مقاله چهارم پس بدانند که اسباب ضعف باه در صورت کثرت
 استعمالش یا قلت روح واقع شود یا در دم یا در ریج اما قلت روح بحسب اختلاف امکان
 بر سه قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی بود یا در مایه و یا در طبیعی و ضعف این
 هر سه روح بغیر ضعف نفس این اعضا که محل وصول اوست هرگز ممکن الوقوع نمی باشد
 اما قلت دم اکثر از سردی و تری و غیره اسباب واقع میگردد وقوع میرسد اما قلت ریج اکثر
 از حرارت جگر فکوری یا بدو قلت ریج نفس قضیبی نیز از انعدام رطوبت فضلی آن موضع
 نظیر میگردد و اما ضعف معده و یا گروه و یا مثانه و یا غلظ او عیبه منی و یا سستی اعصاب
 نفس قضیبی که باعث ضعف باه گردد و بنا بر وضعیه اش نسخ مقویه هر یک از این اعضا بجز
 تحریری آید وقت ضرورت متوجه شوند پوشیده اسباب تجربین میباشد که گمانیکه از کثرت
 مجامعت که طریق اول این زمانست ضعف باه عارضی نمایند ملاش سجز آنکه از بیجا
 بازماندن تا زمانیکه قوت جسمی بسبب استراحت عاده بقوت اهل خود نماند و علامت
 این واهی شدن شدت شهوت بغفل جماعت است نه باعث موجودگی جماعت و غفل
 و غیره و استعمال اغذیه لطیفه مقویه و یا اغذیه دو آتیه مقویه زیرا که اغذیه را بنسبت ادویه
 بفعل باه تاثیر عظیم است لتولیده المثنی و من الیید ایه ان المثنی ما وده الیه
 و در صورت عدم باز آمدن از جماع کوچک تدبیر و معالجه سودمندعاشش نیست کرد
 اگر چندی ابتدا مدز معالجه و اطلیه و غیره حاجت براری شدن ممکن الا انجام بسبب
 ترقی ضعف و قوت سبب قابل استفاده اغذیه و ادویه و غیره نمی ماند فصل اول از

باب اول از مقاله چهارم اما علامت ضعف و قلت روح قلبی معرفت اشغال
 علی انحصار بخیمال جوع و قلت لذت بسبب مطلقیت جماع و عدم قدرت بمنجلی جماع
 غیر مرغوبه و مانوسه الایضاح است بل اکثر قاور نشدن و منقبض ماندن خاطر از روی پستی
 و چون متفقانیت وقت شدت حرارت مانده این چنین کثرت برودت و متروک شدن
 خاطر باونی تر و در وضع حرکات بدنی و غم قلبیه و الفعالت از اونی سبب منفعل
 و خوف مالا یخوف عنه و افراط فرح از اسباب بسیره مفرح و عدم قدرت بر حرارت
 امورات متعلقه قلبیه و تغیر رنگون بعد فرت بتغیر خفیه مثل غضب و غیره اما ضعف
 که از شدت حرارت دامنگیر گردد تا پیرش بقویات بارده طبیعیه قلبیه مثل خمیره مر و اید و
 خمیره و مندل و مفرح بار و در وار المسک بار و تشیمیم یا همین بارده مانند حسن و غیره و در
 طبیعیه مفرح و مندل و مانند آن و عطر کیو ژو و حسن و گل و موتیا و از این در دوام تعدی باقیه
 بارده خرفه و غیره و غیره و شرب با شرب بارده مسکنه مفرح شربت سعید گو ژو ژیل و عورت کیو ژو
 و قیام با ناکن بارده و دعوت و سکون که اثر شمس در آن نباشد و قرب میاه بخاریه
 و ترک حرکت قوی علی انحصار شمس عار و گل نیلوفر اگر چه شام و اکلا مقوی قلب عارست الا
 ضعف باه قرار داده اند و سعید نیز شام و اکلا مقوی قلب است و شربت کیو ژو و غیره
 آن با وجودیکه میلان جانب حرارت میارند الا از بس مفرح اند و باعث قلت حرارت
 و قفرح مفرط و نعم المفرح حتی که قلب جار و اوار و اخیار و مارا لجن نیز مفید حالش میگردد و
 و اشتن پارچه که از مندل مفید در آب یا گلاب سائیده تر کرده بجای قلب خوب سکن است
 خمیره مر و اید مر و اید تا سفتتر کیو ژو شب سفید سوخته که بای شمس مندل سفید سوخته
 طباشیر سفید این پروا در شمش اشه نبات سفید پاؤ اثار عمل کشمیری مصفی بختوله در گلاب
 و بید مشک بر یک پاؤ اثار قوام نموده بسر شد شربت یکدم تا یک شقال خمیره مندل
 برده مندل سفید است شقال در نیم اثار گلاب تر نموده یک شب بانه روز نگاهدارند بعد از آن

عرق و شربت
 کیو ژو سفید
 منبسط را
 نفرت مانده
 سفید
 سفید

بچوشانند شیهه آن بگیرند و با کهنک سندان سفید که با عروق کیوژره برید مشک هر یک پا در آثار
 داخل کرده قوام چیزه نموده درون زعفران شمشاد ایشا کرده تیار سازند و بعد بکتوله میل کرده
 باشند مفرح بار و مروارید ناسفته که برای شیمی هر یک یک مثقال گل گاوزبان طلبا شیرین
 عنجی گل سرخ سندان سفید مفرح تخم کدو شیرین تخم زرد متشر هر یک دو مثقال عنبر اشوب شود
 درون طلا محلول درون فقره محلول از هر یک دو و وانگ رب سیب شیرین رب به شیرین
 از هر یک بست مثقال نبات سفید یکصد و بست مثقال گلاب یزدی عرق برید مشک شیرین
 هر یک بست و پنج مثقال بطلین محمول چون تیار سازند خوراکی یکدرم تا یک مثقال و در اسک
 بار و مروارید ناسفته که برای شیمی از هر یک یک مثقال ابریشم خام مفرغ طلبا شیرین سندان سفید
 عنجی گل سرخ منزوع الاقلام کشتیز خشک متشر تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک خاص
 عنبر اشوب از هر یک نیم مثقال رب سیب شیرین بست و پنج مثقال قند سفید پنجاه مثقال
 بدستور محمول چون سازند شربتی یک مثقال اما بدانند که در صورت وقوع ضعف از بروز
 و ضعیف شدن از دوار المسک حار و مفرح حار و تشیمیم یا حین حار گل سیوتی و حله مجبوعه
 و تغذی باغذیه حاره اعنی بحوم و شرب خربت گاوزبان و شربت کیوژره و شربت برید
 و عرقیات این و دیگر تدابیر حاره مفره و گاه عند ضعف قلب ضعف دماغ لاحق میشود
 لشده مناسبه و می ذاته و دوار المسک حار زنیاد در پنج مردارید تا
 که با بسد از هر یک ده درم ابریشم مفرغ ششدرم همین سرخ همین سفید سندان لطیب
 سافج پندی قاقله قر نفل از هر یک پنجدرم آشته دار نفل زنجبیل از هر یک چهاردرم
 مشک سه درم عسل یکین ابریشم را مفرغ نماید که مثل خیار شود پس جوهر را بر سنگ ساق
 خوب صلا میکنند و باقی ادویه را کوفته بخیه عسل معنی بیشترند شربتی نیم مثقال مفرح
 سعد زرد و قر نفل سندان لطیب مصطکی اسارون زرنب عفران از هر یک سه مثقال
 بسا سه قاقله صغار و کبار جوز بوا از هر یک یکینیم مثقال عود خام چهار و نیم مثقال عسل معنی

هفتاد مثقال علی الرسم سیرشند خوراک نیم مثقال باعرق گاوزبان و شربت سیب
مصل دوم از باب اول از مثقاله چهارم اما نشانی نیست و قلت روح
 و ما فی قلت لذت با تمکاک فریب و عدم شوق و رغبت و تمیل بعضی تباع و عدم میل
 خاطر یقین و در او هم مبتلا به نزله و زکام باونی سبب محرک آن و ناگوار شدن صوت قوی
 و قوای و ما فی بر استخوان نتیجه و معنایین و قیقه و ضمیم مطالب بسرعت عاری شدن
 و به تطویل کلام موزنی گردید ان و سهو و انگیزه حال ماندن و یا اخبار ناگهانی پریشانی
 و تشویش فکر و فکر ضعیف و متحیر ماندن و فتنه تشویش بصورت لحوث حرارت که تشویش افرا
 و ما فی گواہ اوست از خمیره گاوزبان و خمیره ابریشم که میلان بجانب برودت داشته
 مفرح باشد و مفرح بارد که نشو آن در بحث قلب فایده یافته و شعیط با و بان بارده
 روغن کدو و غیره و تشیم بر و اشع طیبه بارده بهار نارنج و غیره که در بحث قلب بقیقه تخم آبله
 اختیار کنند چاکتر او به قلبی و ما غیه ضد صابا اعتبار تشیم مشترک النفع اند که تفریح یکی
 باعث تقویت دیگری میگردد و لهذا هر یک را بر یک بقلبت عا در از اغذیه و اشربه و غیره سفید
 میگردد و پودانه متوجه شوند و از آسیب حرارت داخلی و خارجی سررا محفوظند و از خمیره
گاوزبان کا فور و دانگ مشک نیم درم رغنفران یک درم گلسرخ تراشه صندل سفید
 اشنه بر یک سه مثقال با در خمیره پنجاه مثقال گل گاوزبان ده مثقال گاوزبان گیلانی است
 مثقال سوای سه جز اول همه را در ورطل آب و گلاب نجیسانند و بوش و میند و صابا
 نوده با یکرطل قند قوام نمایند و سه جز اول داخل کرده بکار برند شربتی دو درم تا درم
 باعرق بیدمشک و گلاب خمیره ابریشم طباشیر سفید بزمین کشنیز مشک پوست بیرون
 پسته لولوز ناسفته کهربای شعی گل زلیو فر گل گاوزبان ابریشم مفرض از بر یک و درم
 یا قوت درانی چهار دانگ برگ گاوزبان گیلانی دو درم کا فور تصوری دو دانگ عصاره
 زرشک پنجم صندل سفید سه درم شکر آمله پانزده درم زرد مخلول دو دانگ روغن خرقه

هر که در این صفت
 من آن را در
 شکر زرد و زرد
 است
 بر سه مفر
 بزنج آن
 باشد از آن
 اخترازا نماید
 سلامت تن است

مشک لبتی پیرانگ عنبر شهب و دانگ آب سیب شیرین آب انار شیرین از برکای سی شقال
 گلاب بید مشک عروق گاو زبان از برک یک پنجاه درم سفید دوس بدستور مقرر همچون سازند
 شربت از یک درم تا دو درم پس بدانند که اگر بزودت مضعف قوامی دماغی بود یا شده
 تدبیر جار لازم انداختنی خمیره جات و مفرجات بود و اراکسک حاکم در بخت سوز زان باره
 قلب گزشت هر چه مناسب وقت باشد تو به شود و تسعیط بادبان جان اسین و غیره
 و تشیم روح حاره شکوفه نارنج و مانند آن و تغذی بلوم و شموماست بخوارت مقوی دماغ
 و رطوبت باره و در باره جار سریع التاثیر است و بسیار است که غین برودت نماغی و حرارت
 دیگر اعضا مثل معده و جگر و غیره باعث عدم استعمال تدبیر جار به پیش و در خصوصیت و غیر آن
 از تشیم و تسعیط ساز و در صورت خرابی معده فتوری و افعال دماغی می افتد بل اکثر
 امراض دماغی از تغییر افعال معده عاقل میشود و لهذا است مشارکة بالعصب
 مانند امراض دماغی اصلاح معده نیز دانگی بیاید از اکل و شرب علی الخصوص مخمر
 و تشیم گلاب انیس محوک نزله بیاید صاحبان ضعف دماغ اعلی مخصوص که از سردی آب
 خمیره گاو زبان عنبری گاو زبان گیلانی سرد درم گل گاو زبان کشنی خشک بر شیم تن
 بهمن سفید تخم بالنگ و صندل سفید تخم خرچشک بر یک یکتوله عنبر شهب نیم درم سوای عنبر
 و انار آب ترناین صباح بچوشانند هر گاه سوم محمد باز صاف نموده با یک انار شکر سفید
 و عسل با انار بچوا هم آرند و در آخر قوام عنبر و نخل نمایند و در وقت نقره و طلا ششاشه اضاف
 کنند هر چند که حل خواهند کرد خوب خواهد شد و گاه درین ترکیب بنا بر تقویت و تقویت هر دو آید
 یا قوت زهره بر هر یک یک شقال اضافه کرده میشود حکم تر یا تو پیدا میکند و نیز گاه برای جذب
 رطوبات دماغی بهمن سرخ نووری سرخ و سفید با و رنجبویه اسطوخودوس و صلیب
 جد و از نفیس هر یک یکتوله نخل میکنند اقوی و افعال میشود و حرارت زهره پیدا میکند
 خمیره ابریشم کهرای شعی شب صندل سفید و عنبر مصطکی از برک یک نیم شقال خرچشک

ابریشم مقربین مرواریدنا سفینه هر یک یک کشتقال گل گاوزبان دو و شتقال اینهمه را بکوبند
 بپزند و ابریشم خام ده توایه حاصل بی شتقال نبات سفید بنفتا و شتقال گلاب و گلاب ابریشم
 در گلاب یک شبانه روز تر کرده بپوشانند بر گاه نصف گلاب باقیمانده صاف نموده و یک شتقال
 گاوزبان یک شتقال باونج بویه ملخوده در قندی آب جوش داده صاف کرده با آن خم نمایند
 و غسل نبات و داخل کرده بقوام آرد اول عنبر داخل کرده خوب لست کنند که سفید شود و بعد
 از این دو ابریشم کوفته داشته شده بیامیزند و بکار برند و از یک درم تا یک نیم درم بخورد ششوی
 عنبر ابریشم یک درم عود هندی دو درم صندل سه درم عنبر را به گلاب بگذارند و عود صندل
 باریک ساییده در آن آمیزند و بپزند بخور مقوی و بن و باغ است و دیگر منافع دارد مثل عود
 هندی قسط شیرین صندل سفید هر یک جزوی مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بنفتا گلاب
 سرشته چهار سازند و بخیر کنند حاصل سووم از باب اول از مقال چهارم و اما آنکه
 روح طبعی نبودن تقاضای طبعی بفعل جماع الایضا و انت حساب بیکر فلان لقیل
 ابراهیم الطبیعه تولید الهی بل بتغذیه جمیع البدن و عادت بودن انتفاع جسد
 لیس استحالۃ الغذاء و بعضو المعتدی علی ما یعنی و در انگیزی رونقی بشهره عدم
 احمرار الجلد و فورانیه و الشراقة لقلة تولید الدم و ظهور تنفس باذنی حرکت سریع
 لغلبه رطوبات الفضلیه و بحوث الخففت بواسطه عدم استحالۃ الغذاء و الخففت
 المعتدی و نیز عند شدت خففت رنگ انظار رائل سفیدی بوده و نیز باریک شده عدم
 اغتدائده و بلغم الانال سپیدن لفقده ان رطوبات الاصلیه المستقره فی جویره و
 سیلان رنگ بدن بزروی لقلة تولید الدم فی جنبوعه و یا بخرت شدن الاستیلا
 البر و حین قلة الدم تدیر و فیه امش در حالت استیلا و حرارت که از شدت عطش و
 مخزن اغذیه لطیفه و غیره پوشیده نیست از زمان حلیه و کاشنی مقطر و دیگر تدبیر مقوی بیکر لقیل
 و اشتن و اغذیه و الطایفه و شاد و انت سکنه مقویه مستعمل شدن و اشتن پارچه صندل بگلاب جریه

بجز نرسیدن حرارت بگرسنت و بدانند که امراض بجز عسر البرزست علی الخصوص حرارت بجز
 و برودت بجز که از قلت عطش و تقصیر اغذیه و امثالی با آنها ظاهر میگردد و انجام ضعف بجز
 تا مذکورده میور یعنی بی استقامت و عجز میکنند بنابر وضعیه اش منجمله این شماره اختیار کنند و مثل
 و سید انور و کلکالنج و دیگر معالجین معتوی بجز که مفرح و معاون بر باه باشد اعنی با وجود
 برودت بر تقویت روح طبعی معاون باشد تصور کنند و در اغذیه و ضادات و اطلیه نیز
 همین مرامات ملحوظ خاطر دارند و بدانند که در اطلیه و ضادات او ویه خطر یار باشند تا باعث
 تحمیل ارواح نشوند و کاسنی معتقد در هر دو اعتسام سو مرتزج بجز نفید میگردد و همچنین آب کاسنی
 سبز مروت و آب عنب المثلب سبز مروت و آب انار منجمله اکثر امراض بجز حار و بار و میباشند
 نیز که دفع حرارت و برودت بجز از خواص مخصوصه کاسنی مقرر کرده اند و ثبت الحدید نیز
 برای ضعف بجز مخصوص است و صاحبان ضعف بجز را اکثر خلل بواسیر و منگی میباشند
 از ویه و هی بجز دفع آن میشود و دیگر تدابیر خاص با فعیه بواسیر از مطلقه و مطلوبات جوید
 و گاه از قطع بواسیر ضعف باه عائد میگردد و شائق این عمل از ان ملحوظ خاطر دارد و نیز غنچه شده
 ضعف بجز ضعف حده نیز و منگی میگردد و بالعکس لان الکلب عند ضعف لا یجذب
 الکیموت علی استقصاء فیتی فی المعدة و یحدث الضعف و وضعیه
 ضعف سبب تخریب مطلوبات میریزد که بدانند که معده عضو شریف است لهذا اکثر
 خلل این خلل در باه میرساند لان المعده عند ضعف لا ینضم الغی ابرویل لا
 یطلب الضعف و لعدم قدرته علی انضمامه تدبیرش اصلاح معده است
 بقویاتش مع رعایت سعادت باه و نیز در وضعیه سبب موجب مرامات حرارت
 و برودت ملحوظ خاطر باشد و ظاهر که اکثرت ریح معدی باعث کثرت باه نمیباشد چنانچه
 قول بعضی ذال برین است چه ریح معدی سبب بلام معده میشوند نه بر تسودگی
 طبع که سبب قوت باه میتوان گفت و کذا الحال فی ریح الامعاء بخلاف

ریاح العروق فانه یخرج الیه کما قال شیخ فی القانون تریاق کلمه
 جهت جمیع امراض حاره و بارده مقید بر اسن خشک فلفل زبیره کرمانی سنبل الطیب بیخ
 سوسن اسمانگون هر یک یکدرم تخم فلفل تخم فونیکه شلت بیخ لسان الحمل و تخم آن تخم بلبون
 و بیخ آن پوست بیخ غار پوست بیخ خافث بادام شیرین مغز بادام تلخ بیخ کوفت جوده
 غار بقون بابونه حب البیان زعفران هر یک یکدرم و نیم پوست بز شیرین خشک کرده
 ناروین قومو هر یک یکدرم و دو ثلث یکدرم پوره از تخم بیخ اندرانی زونبای خشک بیخ
 جبلی سافج بندی مصطکی تخم حلیه تخم زرد سوسن هر یک دو درم حشمت درق شبت هر
 دو درم و نیم تخم کرفس انیسون شستین روی ورق نیمی العالم قنطوریون باریک مرصان
 کهریا میوه یا بسه میوه سائده هر یک سه درم اسارون قطرا سالیون فقلح اذخر تخم خیر و بیخ
 اذخر لیمون کرم افتیمون هر یک ششدرم کبد زبیه خشک کرده حب الاس زربیب
 طائفی ورق طرخشقون حب کاکج هر یک ده درم عبدان الملک ریو پند چینی تخم خیار
 تخم باد رنگ تخم خرنیزه هر یک پانزده درم عصاره اشیرا بریس پلید زرد هر یک بست درم
 همه را سوای زربیب و ورق طرخشقون و حب کاکج کوفته پیچیده باین سه جزو بیامیزند و ترکیب
 دهند اما با وصف این دو یا خوب استرین نخو اهند یا فست پس با غسل بیشترن مناسب تر
 بنماید در امراض بارده رطبه جگر یا بار الاصول و سنگجبین بزوری و در امراض حاره یا سه
 باب بند با و آب طرخشقون و آب غنبل الثلب و در سده جگر یا سنگجبین بزوری و بعضی
 گفته اند که جهت حرارت جگر یا بار اشعیر و ضماوش جهت او را هم بارده و حبالبه جگانه زربیب
 و سیدالورد و سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر و ارچینی اذخر اسارون قنطوریون
 خافث تخم کشوث فوه لک منقی تخم کاسنی تخم کزینس زراوند طویل حب باسان جود و قنطر
 بیل از هر یک یکدرم ورق گل سرخ منزع الاقحاف برابر همه ادویه غسل سه وزن آب و
 بیشتر شربت از یکدرم تا دو درم شربت زرشک زرشک منقی بست و تخم بیخقال شیب

فصل چهارم از باب اول از مقلد چهارم اما قلت دم که باعث ضعف باه گردد
 و زجمله لوازمات ضعف جگر است همین تقویت جگر تو لیدوم صلح رافع تقلیل دم میگردد و واقیه
 صلح لطیفه نیز تو لیدوم صلح مینمایند و اما قلت روح که ضعف باه می آرد تدبیرش با دوید و واقیه
 ناقصه صلح با پیشه مثل خود سبز و وال باش و غیره و نیز در صورت انحراف صلح نفس قضیبی
 همین تدبیر مع ترکیب نفس این عضو از اطمینان و تدبیر با دبان مفید حالش میگردد و فائده
 باشد که حقوق ضعف باه مشارکت عضوی که باشد اول بعلاج عضواصل باید پرداخت
 و بعد از ضعف باه که خارجی است تدبیرش متوجه باید شد چنانچه ضعف حده و جگر کرده و
 باشد که باعث بزرگی باه شود اول تقویت اینها باید پرداخت طوریکه در بحث اینها
 به خطه راست ترقیم است و مثل او عیبه منی اعمی منقش که ضعف باه هاند نماید مقویات آن
 پرواز و اکثر مقویات باه مقوی او عیبه منی اند خصوصاً کلا حار را بیار و دو بار در ایام علاج
 باید شد و مثل منی مقصود و ترقیم و ظهورش همین خردش شاید بیل اکثر تقصیر در بول همین
 صدم مجامعت بزمانه کشید لا احتقان الحار و تا شیره فی البول عند شدت و مثل
 بنده انقراض عند استعمال البول و خروج منی سماجی اش از رخ که در نیاب
 و رخ گردید متوجه باید شد و در نمیه ضعف باه که از سستی اعصاب نفس قضیبی خارجی میگردد
 باطایه و اخمد و کنادات و غیره مقویه اعصاب مع استعمال معاجین و غیره مقویه باه است
 متوجه شود و قهر آلت که سبب عدم وصول بفرم رحم میگردد و با دوید ای مظلومش بعد از جوش
 باید پرداخت و بدانند که تغذیم در تازمانیکه بدن در نشو و است اعمی می نهایت می تحسبال
 العیبه تغذیم امکان پذیر است بعدش بمنزله لاعلاج تصوریده اند الا فرمی اش
 ممکن الوقوع است اعتبار مخفی نیست که چون دو آسکه اسماک بشدت می آرد و خالی از
 سکر نمیباشد و هر کسی را که عادت سکر نخواهد بود و وقت استعمالش نقصان در باه و تحیر
 بطبع البستی آرد و عدم عاده المستقره فی حد ذاته و آنکه زبان زد عوام الناس است

که استعمال اسماک قاطع باه است شاید که از جهت بوده باشد که چون اکثر او به اسماک بغیر
 از فیون نمیباشد و اسماک این بنا بر برودت و جوست و تخذیر بوده ازین باعث آنجا نم
 در باه می آرد و بلکه میساید که جمیع او به مسکه که اسماکش آید از متنا و طبعی بود و ضعف باشد
 زیرا که اسماک حبس منی است بزنانه کثیر نسبت عادت طبعی بسبب تخیر طبع و آنجمله قوی
 سبب ضعف باه میگردد و بر ظاهر که از عادت طبعی هر قدر که جبر طبیعت خواهد شد چنانقدر
 موجب ضعف باه خواهد گردید مثلاً شخصی را امر عادی بر طاقت یک گهتری اسماک به فعل طبعی
 و بواسطه اسماک که جبر طبیعت بیسوان گفت تا دو گهتری مجامعت کرد و در یک شب دو بار
 جماع را داد و بیست پس از یک جماع اسماکی طاقت جماع دیگر نخواهد بود و همین اونی
 و انب مسکات از روی تجربه و قیاس به تدبیر است نه به دوا و اوسط و در جاش که بدو
 غیر ماکول بود و او را تا آنکه بدو اسماکول باشد بواسطه تخذیر و جفان منی اما مسکا سیکه
 بنا بر بود اتفاق مجامعت است در عدم سیری از غذا و بعد خواب و وقت انشراح خاطر
 که تری و خفقا نیست و خوف و غیره امورات تخیر طبیعت و استنگیز نباشد و در جماع مشغول
 بلند نشدن و خیال حبس منی استنگیز داشتن طوریکه در طریق مجامعت بخوبی مشغول
 بخیر تحریر آمده و احتراز با استعمال اشیا ی رطب و مزلق و نیز اشیا سیکه از خارج استعمال
 بوده بجز غیر ماکول انداز قبیل ارضیه و اطلیه و غیره و بدانش که ارضیه و اطلیه که بغیر آتش
 ترتیب داده باشند بهتر است از آنکه از آتش کشید نمایند چرا که کشیدن روغنها با اعتبار کمی
 و افزونی آتش که مایه اشکال دارد چنانچه بارها اتفاق کشید که دید اکثر خراب شد بر خفا
 درست گردیدند و سبب تخیر آن این میشود که اگر عمل آتش زیاده میشود جوهر لطیف او
 که باعث بر تاشیر است میسوزد و اگر کم گردد بسبب مجامعت و عدم اخراج جوهر لطیفش
 که معاون بر عمل میباشد بطولان عمل میگردد و در صورت توسط که اتفاق بوجود می آید
 البته سفید و رو مندی باشد از جهت دشواری و کشید میگردد و اطلیه و ارضیه و غیره از وقت

سبب
 برانند که وقتی
 ضعف باه از
 لایق شود و در
 در غیره از
 غش غش
 است و طبع
 لایق شود و در
 اکثر استعمال
 ارضیه و اطلیه
 تری و خفقا
 تا افتد در
 ارضیه و اطلیه
 ناریالیسی
 استعمال نوبت
 سفیدی افتد
 سبب

بکار می آید که نفع آن اصحاب قضیهی سبب منصف با و گردودا و در طذوه آنوقت بکار
 بایست که سبب بقیه آنست و بعد فهمیم که انضمام هر دو اسکان پذیر نیستی باشد حاجت بر
 میگردد و چون حصول لذت در هم باعث میل آن جمعی خویش بنا بر هذیب منی که حین بر حشفه
 ممکن میباشد میل بریزند و در صورت انضمام هر دو با حسن و جوه بطهوری آید و در
 طذوه هر چند که سبب شود موجب دو اثر میگردد و در اویه منزله آن سبب طذوه در چوین منزل
 غایب است حصول لذت است اما در اویه طذوه اعمویه منزل میباشد و احتیاج این دو ویه
 منزله دقیق میگردد که ذات اعلی الازال بدام مردی سریع الازال افتد و با مرد ضعیف القوت
 با زن پر قوت هم صحبت شود و بسبب ضعف خلقی خود یا قوت زن مقابله نمیتواند نمود
 و همین جهت دو راه مساک محتاج طریقی باشد و در مساک هر چند جبرش خواهد بود
 باعث در بر تاثیر خواهد گردید بخلات باریک بسیار که سبب سرعت تاثیر و قیام بزبانة قلیل میگردد
 او ویه مضیق قبل مین و سعت مکانی خلقی و یا بلجون عارضه بطوبت فرج بعدش از طبعیت
 مزاج دریا سببی از اسبابی یک که در انگیزی کندیشاید و اکثر او ویه مضیق منشف اند و در
 مضیق قبل باید که باریک باشد بشرطیکه بزودی تاثیر آن در کار بود و اگر در منظور باشد جبرش
 بقدر اثرالد و ارفی مدت طویله جوارش آمله سده را قوت دهد و اشتها آورد و در
 کبیرا تسکین و بدول را قوی گرداند شیره آمله منقی و دانه منقال طباشیر سفید صندل سفید
 سماق منقی زرشک منقی قلسخ بادنجوبی پوست بیرون پسته از هر یک یک منقال کشمشک
 بقمشتر تخم خرفه مقشتر از هر یک دو منقال مروارید یا سفید چهار دانگ عنبر شهب و روق طلا
 و روق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب بشیرین هر یک دو وزن او ویه بدستور مرتب
 سازند و از سفت باشد نهایت یکتوله استعمال سازند لیبوب متوی باه و دل و دماغ است
 و در او مست کفندگان با قبل از جماع و بعد از آن همین کنند از عرق النساء و قمر منقصان
 منی و امراض حصائی حص مشک دانگی و نیم در پیینی قرض سفید الطیب سارون بسیار

کبابه سعد قره دار قفل عود جوز پوانا رشک غیر شهب زعفران هر یک یک شقال نیمس
 بوزیدان قسط شیرین مغز حب الزلم درونج حب لبسان حب لبسان فاضل سفید مغز تخم خربزه
 مغز تخم خیار مغز تخم کدو تخم پیاز تخم شلغم تخم کونج یعنی رطبه خشخاش سفید خشک از دود
 تخم تره تیزک تخم شبت تخم کندنا تخم بلبلون خشک ربی هر یک دو درم شقال خونجان ^{خشب}
 بهمنین قودین لبسان اعصابه مقنبر هر یک سه درم نایبیل حب الخضر مغز بادام مغز پسته
 مغز پلخوزه مغز منبیه دانه کچد مقشر هر یک هفت درم با عسل بسبزند شربتی از دود شقال ^{اشغال}
 لبوب بار و بجزاج مار و افق صم مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش سفید از هر یک
 شش درم مغز تخم کدو پنجم درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار مغز تخم باد رنگ تخم خرفه مقشر از هر یک
 سه درم کتیرا دو درم تودی زرد تودی گلگون تخم کندنا تخم بلبلون مغز پلخوزه از هر یک
 یک درم زنجبیل خونجان شقال از هر یک پنجم درم کوفته نعنه ترنجبین بکین ترنجبین در صاف
 نموده بقوام آورده ادویه را بدان بسبزند شربتی دو درم لعوق اصل موی است و می
 زیاده کند صم بگیرند پیاز سفید کوفته آب آنرا بگیرند و مقدار نیم رطل آنرا در یک رطل صم
 صاف کرده داخل نموده پس زدن تا آب پیاز برود و عسل بماند در ظرف چینی باز صافی کرده
 وقت خواب و ملحقه از آن بلیسند همچون مقوی باه صم مغز بادام مغز فندق مغز
 پلخوزه مغز تخم خربزه مغز حب الزلم مغز حب الخضر از کشتن خرم مغز پسته مغز نایبیل ^{شقال}
 مغز انجلیک مغز اخروت مغز کبشک بهمنین شقال مصری صندل سفید خصیه الثعلب قودین
 لبسان اعصابه از هر واحد یک درم مغز تخم خیارین خرفه مقشر هر یک نه ماشه مغز تخم کدو تخم
 خشخاش هر یک شش ماشه ابریشم قرصن و اچینی و انبیل هر یک سه ماشه خشک ربی
 کاوزبان تخم بلبلون هر یک چهار ماشه مایه شرع اعرابی تخم زردک تخم شلغم تخم بادرنجبویه
 تخم قرنجشک تخم کونج صم عربی تخم بانگ و تخم حیر تخم انجیره مصطکی از هر یک یک درم خونجان
 بوزیدان بودینه رشک زنجبیل زعفران هر یک سه ماشه غیر شهب و ماشه عسل سفید

دو وزن قند سفید یک وزن اوویه بطریق متعارف همچون سازند مشرقی از یک درم تا دو درم
 همچون برای باده و امساک منی حاصل مرداریدنا صفت کهر با می شمی از هر یک یک توله همین سنگ
 و سفید شقاقل زنجبیل خولجان تخم انجبره تخم شلغم تخم گز تخم خشخاش از هر یک دو توله تخم پسته
 مغز نارچیل مغز چغندر کهنه قشر مغز حب انسمنه مغز حب انحر اما بی رو بیان ریگ های از هر یک
 چهار توله مایه شسته اهرامی یک یا شده ورق طلا دو باشد ورق نقره عنبر اشک مشک خالص از
 هر یک سه یا شده مغز تخم خیار بین نقره تخم خرپزه از هر یک پنج توله مغز کزک خشک زغالکی هفت توله
 ناگیس ششما شده بزرالبنج درم خشک کرده زعفران پنج انصاف پنج موته در شیر خیسایند
 خشک کرده از هر یک چهار یا شده پنج انصاف پنج موته را با توده نخود کرده توله شیر خیس کرده در سایه
 خشک کرده باشند کوفته مجموع اوویه را به مسکه گاوده توله چرب کرده قند سفید غسل از هر یک
 یکصد توله شربت فواکه شیرین شربت ملیون از هر یک بست توله بقوام آورده اوویه را
 بدستور معمول باین سرشته اقراص سازند و یا همچون خوراک نهایت یک توله صلوای از هر یک
 متوی باهص زردک شیرین سرخرنگ از پوست و استخوان دور کرده یک آثار خرافیه بر خیز
 خسته دور کرده نیم آثار در شیر گاوپزند تا مبراشود پس بر آورده در باون چوبین بکوبند
 تا چون مرهم شود بعد از آن آرد نخود بریان میدهند گندم از هر یک پانزده درم در قندی هفت
 بریان کرده و قند سفید یک سیر غسل خالص نیم سیر در آب حل کرده صفائی بنووه بران بریزند
 و پزند تا بقوام آید پس زردک و خرافیه قوت خنک کرده و سه جوش داده فرود آورده مغز
 کزک خشک خاکی چهل عدد نیز داخل نمایند همدر اشک امتزاج دهند بعد از آن متفرقت
 مغز باو ام شیرین مغز پسته مغز چغندر مغز نارچیل از هر یک ده درم صفتی الشعلب کشن خرمایه
 خشک مربی و اچینی زنجبیل خولجان از هر یک سه درم زعفران مشک خالص هر یک
 یک درم با یک ساخته به صبل حده درم با با و آثار شیر گاوپزند همچون متوی و مسکه
 صحن مرداریدنا صفت سائیده یا قوت سانی سووه مرجان قرقری سووه که بزرگی شمی

زرد و سبز سائیده و حقیق زرد سائیده و عمل چغندر سیاه و سبب سبز سائیده و الاحصاء و حقیق سیاه
 بر یک و وشتقال گاو زبان گیلانی گل گاو زبان ابریشم شترمن همین سرن و سفید قووری
 سرن و سفید شش قاعل مصری خصیة ششک و قرقش و در چینی و در از زعفران مشک و شیر
 بر یک کیشقال و در وقت طلایه بر یک و در موم چوب پیچ و ستم اول است و وشتقال و ستم
 خا و شکس پسته و در تخم خشخاش تخم بلبون و مغز پسته بر یک و وشتقال عمل معنی و بچیر و خا
 قند سفید و نیم وزن او و پیر و عن چرس و بر یک آثار هفت هشت تور و نخل نمایند تا پادانه
 نیز در نخل نموده شد لیکن سکر بسیار قوی میگردد و در طریق بر آوردن روغن چرس این است
 یک نیم چرس و در بست شل شیر گاو حل کنند یک شبانه و رنگه ایزد بعد از آن جوش خوب داده
 راست بند پس سکر آنرا بر آورده صاف نموده استعمال نمایند و اگر نواهند که بوی چرس
 بر طرف شود مسکه در آن کنند و اطفا را لطیب و برگ تنبول و قرقش و جوز لطیب را شمار
 داغ نمودن بیدار زنده و دوسه بار تکرار عمل نمایند طلا را قوی باه گونگی سفید مع پسته
 کچله عاقر قرحا و کنیز سفید زهر میثا مغزها گاو گوشت بر یک و دوام اول سوای جان گوشت و
 زهر میثا سفوف ساخته نگاهدارند و جمال گوشت زهر میثا را در شیر بز قریب یک آثار
 باشد چوبلی در پارچه بسته و دوسه جوش خوب بدید و بر آرد و اگر علیل زیاده باشد چوبلی را
 و شیر گاویش و دوسه جوش داده بر آرد بعد از آن هماد و پیرامع نموده در شیر بز وزن
 سه نیم آثار کمرل نمایند تا که خشک شود بعد از آن مخلوط کرده در شیشه نموده چرده بکشند
 حشود و درخت قنطیر بگذاشته بر برگ پان بند و بالایش پارچه بار یک بسته خواب کنند
 صبح و آنگذاب سرد تر ساند نهایت دوسه هفته استعمال نماید و اینها که جلون و غیره
 امراض باروه قضیب را نفع دارد بیسته تیلیه و دوام گونگی سفید مغزها گاو گوشت پوست
 بیخ کنیز سفید پیر جوش بر یک یکدوم نیم آثار شیریش علی الاطلاق هشت پاس کمرل
 نمایند و در سائید شکس کرده گویها بقدر کنا رنگی بندند و بدستور معمول روغن کشند بر قضیب

طلا نمایند و بالا پیش برگ پان چندان اینها برای سستی قنصیب که سبب جلق باشد پدید آید
 حب بخور و خردول از هر یک سه درم کوفته بار وزن یا همین سرشته گرم کرده بر زکوه خصیه مانند
 سطرپی وقت درونی پدید آید اینها برای استحکام اعصاب فیکمی آن با فیون صغری یکدم
 بخور بویا کشتان را چینی کیمشقال و ریح آن عاقرقره یا کینیم شقالی پیاز زنگس و نیم شقال پوست
 بیخ خرزهره سفید نیم شقال کوفته عینته چهار ساعت بجوی بشراب قنطر سحر کنند و قرصها سازند
 و خشک ساخته بوقت حاجت بشراب سائیده طلا نمایند اینها بجهت جلق و صحن و قنطاری
 دو دام ناگیس سرخیم با و در چینی چهار دام سوکر بول چهار دام این بر چهار را و آب جوش داده
 شب در ظرف مسی قنصیب دارد ششتم نگاهدارند صبحی صطرا و گیر و منقر صبا بسلاطین هشت دام
 مصطکی چهارده ماشه زعفران هفت ماشه جوز بوسا سه قنفل هر یک چهار ماشه زعفران
 یکدام لوبان و پاپا و سیر بر قدر که است بر آید روغن با دام روغن قنطر روغن یا همین من کلوا
 دو دام سوای فرار و لوبان و روغن کوفته عینته کهرل نموده قرص ساخته شب در پیاله
 قرص گذاشته از آب تر کرده نگاهدارند صبحی آب و کرده روغنهارا بر اثر گذارشته مزوج
 سازند بعد از آن مست لوبان آمیخته بدارد و سیاه آتیز وقت حاجت طلا نمایند کما و
 پیاز زنگس ز تخم و در هشت دام و شیر پیش مع براده عاج جیکش بانر و بنجسانند دیده مویز
 تخم انجوره و در چینی اعلی عاقرقره یا تخم کرمنس جذبید ستر قنفل بر سهوتی هر یک هفت ماشه
 قنفل صحرانی پوست سنج کثیر سفید یا لنگگنی و ارفلعل مرچ مصطکی خراطین مغز بنوزله یا بیل
 کهنه کهنه سیاه تخم بید انجیر گونگی سفید هر یک نه ماشه همه اجزا را در شراب و آتش زود و پاک
 کهرل نمایند بعد پوئلی با بسته در شیر پیش و شراب تند و گهری سیاه نمایند بعد از فراغ
 این ادویه پاشند خراطین مصفا پوست سنج کثیر سفید مستی نمک جذبید ستر تخم انجیر خشک
 زغوز نیمه اول عاقرقره یا فلفل دار فلفل جوز بوی مصطکی تخم انجوره مغز سرخشک است بسا از شیر
 مدبر خوب سائیده بر قنصیب پاشند بالای برگ پان از رشته خام سببه گذارند بدست از آب گرم

میکرده باشند اگر پوست مال شود و چون چینی طلا نمایند اینها پودری جلیق زده حاصل آنها بزرگ
 و دوام نماند و اگر کنگنی هر یک چهار دوام هم از سه پاره تمام و سیاه و ناخن نایل ناخن خرد
 سیاه و یک یک یک در نیمه او و در کوفته بخت در پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره پاره
 چهار دوام و چون ماده گداخته چهار دوام عروق پیاز و رنگانی از آن است و رنگانی را بر آتش نیم سبزه
 پودری را در آن رنگانی گداخته تا چهار گرهی بالای قضیب بند میکرده باشند همین پودری
 برای ده کس کفایت میکند فستق نازجیل مسکه و سیاهی فستق نازجیل کلونجی نه ماشه
 پنج شش و در توله نازجیل یک عدد سیاه را با گندک کچی نمایند و دیگر او ویرا سوره با هم خفته
 نازجیل را با کچی داده او و پند کور او و پرناید و همین او را از شاکلی بند نموده بالای آن از
 شاره یا آهن خوب بند محکم نموده در ده آثار شیر گاو چهار پاس جوش دهد اگر شیر کم شود دیگر
 بینا در و بعد از آن نازجیل را از شیر بر آورده پاره نماید و او ویرا و خود نازجیل را از پاچه
 صاف نموده نگاهدارند قبل از جمل یک پاس شمشاد تانه ماشه بخورد و حب مسکه
 جوز بوشنگ عاقر قرحا افیون از هر یک یک درم هر چهار را یکجا کرده کوفته بخت بشهر
 سرشته نسبت مساوی یکب وقت عشا بخورد و بعد از این یک پیره پان بخورد اینها
 یکدانه کلان پر گوشت موزینتی یعنی تخم اندونی آنرا در کرده و بجای آن تخم قدر خود
 افیون داشته برگری چراغ خوب است نمایند که بکذات نشو و سیکه عادی افیون باشد
 جمله یک خوراک و اگر عادی نباشد و خوراک نماید و اگر بزاج کسیکه برودت و رطوبت باشد
 بجای منتی یک پوتی بسن کرده و مقدار خود افیون را بر چراغ درست کرده استعمال سازند
 اینها من تا اینها هنگ یکدانه افیون چهار ماشه صغلی رومی گل ارمنی عاقر قرحا
 شکر و هر یک سه ماشه کوفته بخت غسل صغنی بقدر حاجت سرشته نسبت مساوی
 وقت حاجت یکب تناول نمایند بعد از عمل دو اشغول بکار شوند بالای شغول
 خصوصاً تکمین بخورند اگر ضرورت شیر بخورند و با حلوای بخورند و بعد از فراغ اگر وقت طعام

باشد البته مضایقه نذره ایضا گفته اند که اگر بترخطل رطب را در پارچه کرده بیکپاره بکنند پای
 راست و دیگر بکنند پای چپ پس آن بماند که تلخی آن بدانند زبان محسوس شود مسک است
 و نیز اگر پوست خمر زهره سفید بگلاب سوده بزرگ طلا نمایند چون خشک شود بجماع مشغول
 شوند مسک است و بعضی حکایا گفته اند که عمره المرنج اگر کافور قیصری در سوه طلا کنند
 و انیون و کافور ببرد و کفت پامال نیز همین عمل بکنند و ابوالقاسم فرشته گوید که اگر دروغن
 جو زماثل ببرد و کفت پادوست و عانه چنان باشد که در بجا نفوذ کند مسک است صفت
 روغن جو زماثل گیزد جو زماثل اسود و کچور و ریح آن کسب سفید و پرواز نکوب ساخته و در شراب
 و یا سکه کنا سینه باشد بیشتر ز خشک و با دروغن گاو اندک تر کرده در شیشه عمل حکمت است
 بر آتش ملائم روغن کشند و وقت حاجت بکار بزنند تا هرست که جوان او دید مساک
 یا وجود مسک و آفتابش از زوال اکثر ضعیف العمل اند پس او و مسک مستعمله بجماع منعیست
 خوا بند بود و لذت و خمران عاقه تر جا هر یک ششماشته منطک چهار یا شش میده ساکنه و باشد
 خون کنبشک تر بقدر حاجت ببرد و در یک ساتیه در خون کنبشک نیز خوب
 عمل کرده خوب سازد و وقت حاجت در آب ساتیه بر قضیب نهاد سازد و دیگر عمل
 را خشک ساتیه نگا بدارد و وقت حاجت آب گوند بر سوزن کر یا نندیده گوند مواسری را
 بر سوزن کر پاشد بجماع کنند و نیز در فلفل و راز سه گانه پخیال کبوتر سفید کافور ساکنه کرفس
 بجز بمس قدر حاجت سرشته بر قضیب نهاد ساخته نزدیک نمایند چون عطرها و گلاب حیرن
 مجامعت استعمال کردن یا کثر از مزج تلذذ بسیار رسید الا اول موزش بجایین سینه ایچینا
 فاضل و اچینی سفید الطیب خوانند شکر از هر یک سه داشته بمس که زخمی در آن پودیده
 باشد قدر حاجت او را بالا گرفته نیمه با هم سرشته نهاد کنند و جماع مشغول شوند قدر نیمه
 قبل نمک سدر هم قرفل بکدرم مشک قیر اطلی شراب یک قویه شراب را گرم کنند و او را بکوفته
 بخته در آن آینه خرقه بار یک کهنه بدان آلوده بر درازند خمر صفت تقویم حجم که مانع سیلان

میباشند فی مومسانی صنع عربی گل آینهی بر یک یکدوم دوم الاخین دو درم با یک سوره
 بر معقور چشم پاره که در مطبوخ انار تر نبوده باشد بر در اندو باد اندک داشته من و پشمکری نما
 قبل از کار نیز منقیق است همچنین داشتن این یک پاس قبل از جماع منقیق میباشد
 که زمان بنا بر آن حکام و تدابیر می آید وقت کار استعمال کردن فوراً منقیق بهم میرساند
 طلا برای تعیین ذکر صندغ خشک و کلان به این قدر باشد که بعد خشک شدن پاوانا را باز
 سفر خراپاوانا چونک خشک پاوانا خراطین خشک پاوانا را همه را نرم کوفته و در شیشه گلی
 انداخته چوب و بکشد و بکارد برنا اینها برای درازی اسگندناگوری و دوام با شیر و مقهور
 سائیده در مسکه ماهه گاو یا میز و و این را در وقت بار و مقهوره خالی کرده پس از وقت
 روزه بار و بعد از آن پشت ذکر اول میگردن گاو میش با اندو با این از موی را قضیب
 طلا سازند و از پارچه شب بچسبند و باد از آب گرم بشویند سخت و در آنجا پاره شد
 با سببی و هم از مقال چهارم اما حرارت محدثه امراض یا داخلی است با نماندگی اما و اخل
 مثل حرارت جگر که مستلزم بجزارت کرده گردد و نشان این کثرت شهوت و شدت عطش
 و بادنی تغییر لائق بحوق مضمون ذیابیطس بودن ممکن میباشد و حرارت مثانه که باعث
 این بوجود می آید حرقت بول بل بصورت بی اعتدالی قره مجری قضیب که آنرا به نفظ ناک
 مشهور میکنند هاند شدن و حرارت او عینه منی کثرت خواهش جماع را داعی میباشد بسبب
 حدت منی و باعث تر قیقش که لازم حرارت است سرعت انزال اعدا است نماید و حرقت
 مایخرج دال بر حرارتش و در حالت شدت او ش جریان جاری گردد که آنرا بندگی پر میو
 نامند و بلکه اهل بند پر میور با نفظ مطلق بر جمیع امراض مجاری بول می تصورند نیز قضیب
 حرارت و اخل از نظرات جویند فائده حرارت محصله بدن انسانی عند التکوین بر دو
 قسم میباشد قسمی فیضان می یا بر مع فیضان نفس ناطقه قسمی خریزی دوم عند اجتماع
 بساط آن قسمی با طقسیمه و این غیر خریزیست و خریزی مقوم بوجود بدن و مفارق بعد از